بسم الله الرحمن الرحيم

﴿جمال القرآن﴾

تألیف

علاّمہ اشرف علی تھانوی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمہ

ضیاء الرحمن صحت

شناسنامه کتاب

نام کتاب: جمال القرآن
تألیف: علاّمه اشرف‌علی تهانوی
ترجمه: ضیاءالرحمن صحّت
ناشر:
تیراژ: ۳۰۰۰
قطع: رقعی
قیمت:
نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۵
شابک:

فهرست کتاب

تقریظ استاد قاری نجم‌الصبیح تهانوی «حفظه الله»

الحَمدُللّٰه رَبِّ العالَمِین وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلامُ علی سیِّدِالأنبیاءِ والمُرسَلِین.

قال الله تعالی: «وَرَتِّلِ القُرآنَ تَرتِیلاً» این دلیل بزرگی بر وجوب تجوید است، احادیث گهربار پیامبر اسلام، اقوال و التزام عملی صحابه کرام (رضوان الله علیهم اجمعین) و سلف صالح (رحمة اللّٰه علیهم اجمعین) به تجوید، از دیگر دلایل آن هستند. به همین‌خاطر علمای هر عصر بر فراگیری علم تجوید تأکید کرده‌اند و در این فنّ کتاب‌های مفیدی به رشته تحریر درآورده‌اند.

«جمال القرآن» نوشته حکیم الأمة مولانا اشرف‌علی تهانوی است که آن را به زبان اردو برای طلاب مبتدی نگاشته است. این کتاب در بسیاری از مدارس دینی کشورهای اسلامی جزو نصاب درسی قرار گرفته است. شخصی که قصد یادگیری علم تجوید را دارد، نخست از این کتاب استفاده می‌کند. بلاتردید مقبولیتی که این کتاب حاصل کرده است شامل کتاب دیگری نشده است «ذلک فَضلُ اللّٰهِ یُؤتِیهِ مَن یَشاء».

کتابی که پیش رو دارید ترجمه روان جمال القرآن به زبان فارسی به قلم مقرئ گران‌قدر، قاری ضیاءالرحمن صحت، استاد تجوید و قرائات دارالعلوم زاهدان ـ ایران است. جناب استاد صحت کارشناس علم تجوید و قاری نمونه و برتر هستند. قرآن را با آوای دلنشین و روح‌بخش تلاوت می‌کنند، آگاه به مسائل ریز و درشت علم تجوید و قرائت هستند، ماشاءالله در این علم تخصّص کافی دارند و ترجمه این کتاب را با مهارت و دقّت کافی انجام داده‌اند که به جای خود، تصنیف به نظر می‌رسد.

جناب قاری، بدون شک تحفه ارزشمندی به جامعه فارسی‌زبان تقدیم نموده‌اند، امیدوارم که علما، طلاب و قرآن آموزان جایگاه این تحفه علمی را بدانند و آن را در نصاب درسی مدارس خویش بگنجانند.

در پایان از بارگاه الله تعالی مسألت دارم چنانچه نوشته اصلی جمال القرآن را شرف مقبولیت عطا فرمودند، همچنین یا الله ترجمه ایشان را نیز مقبولیت عطا بفرما و برای ایشان و والدینش و نیز اساتذه کرام صدقه جاریه قرار بده. آمین یارب العالمین.

نجم‌الصبیح تهانوی
(استاد تجوید و قرائات قرآنی)
مدرسه تجویدالقرآن رنگ محل
لاهور ـ پاکستان

مقدّمه و پیش‌گفتار مترجم

الحمدللّه عَلی وافرِ فَضلِه و نُصلّی و نُسلّم علَی سَیّدِنا و مَولانا مُحمّدٍ صَفوةِ رُسُلِه وعلَی آلهِ وصَحبهِ الطَّیبینَ الطّاهِرین.

کتاب «جمالُ القرآن»؛ یکی از کتاب‌های مقبول و پسندیده‌ای است که در زمینه تجوید قرآن کریم نوشته شده است و توجّه بسیاری از شیفتگان این فنّ را به سوی خود جلب نموده و مورد استقبال دانش‌آموزان مدارس دینی قرار گرفته است و حتّی در بسیاری از مدارس و مکتب‌خانه‌ها جزو متون درسی به‌حساب می‌آید، کتابی مختصر و جامع، شامل مسائل مهم و ضروری علم تجوید که هر شخص مکلّف و مسلمان به‌ویژه طلاب علوم دینی و قرآن‌آموزان به آن نیاز دارند.

عبارت‌های کوتاه و اصطلاحات این کتاب به‌گونه‌ای است که بدون ذکر مثال و در مواردی بدون توضیح و بیان مطلب (چه در متن و یا در پاورقی)، درک آن دشوار است؛ از این‌رو در بسیاری موارد با ذکر مثال، شرح، توجیه و تحلیل مختصر بین دو پرانتز { } جهت روشن نمودن معنا و مقصود آن بدون اینکه به محتوا خدشه‌ای وارد شود، اقدام نمودیم.

در ترجمه این کتاب سعی بر آن شده است تا کلام به‌صورت ساده و روشن و در عین حال قابل درک و فهم برای عموم مردم باشد و در طول نگارش از به کار بردن لغات مشکل و غیر مأنوس پرهیز شده است، تا به فهم بیشتر قواعد تجوید کمک نموده و مخاطب به راحتی بتواند محتوای درس را فرا گیرد، و در امر تدریس نیز این امور لحاظ شده است.

روش تدریس کتاب

آموزش این کتاب برای افرادی مفید خواهد بود که با روخوانی و روانخوانی قرآن کریم کاملاً آشنا باشند و حدّاقل بتوانند قرآن را بدون اشتباه و به‌صورت روان بخوانند، چون تا زمانی که قرآن‌آموز در روانخوانی با مشکل مواجه است، در آموزش تجوید با مشکل بزرگتری مواجه است؛ زیرا او نمی‌تواند حواس خود را در آموخته‌های تجویدی متمرکز نماید و دائماً مضطرب است که مبادا کلمات را اشتباه بخواند و این موجب کندی در امر آموزش او می‌شود.

این کتاب در قالب ۱۴ درس ـ که مؤلّف آن را به چهارده لمعه و درخشش تعبیر کرده ـ تنظیم شده است و قابل استفاده برای عموم مردم می‌باشد. هر درس شامل یک موضوع تجویدی است. بعضی از موضوعات و قواعد به‌صورت کوتاه و بعضی دیگر طولانی هستند، از این رو نباید هر درس را در یک جلسه به پایان رساند، بلکه لازم است در هر جلسه به ذکر دو و یا سه قاعده بسنده نموده و بیشتر به تمرینات و اجرای عملی قواعد پرداخت و هدف از آموزش تئوری تجوید و فهم قواعد تجویدی، همان عمل به احکام تجوید است؛ چرا که یکی از مهم‌ترین برنامه‌های آموزشی و اصول یادگیری، همین اجرای عملی و طرح تمرین است که بدون آن اصلاً یادگیری واقعی محقّق نمی‌شود.

مثلاً یک روز آموزش کتاب و دو روز دیگر به اجرای قواعد اختصاص داده شود؛ زیرا هدف از فراگیری قواعد تجوید، تلفّظ صحیح حروف و نحوهٔ ادای درست کلمات قرآن کریم می‌باشد. تا زمانی که یک حرف و یا یک مطلب به‌صورت کامل آموخته نشده، از آموزش درس دیگر پرهیز شود.

مهم‌ترین و مؤثّرترین نوع تمرین در کلاس، تکرار و تلفّظ خود معلّم قرآن است که این عمل در جنبه آموزشی، کمک شایانی به دانش آموز می‌کند. فراگیران نیز پس از یاد گرفتن قواعد و شنیدن تلفّظ صحیح معلّم، آنچه را که آموخته‌اند در عمل پیاده کنند و شنیده خود را تمرین و تکرار کنند.

در زمان تمرینات و قرائت قرآن کـریم، از افـراد کـلاس بخواهیـد قواعـد خوانده شده را اجرا کنند. مثلاً در حین تلاوتِ یک سطر، او را متوقف نمـوده و از او پرسیده شود: چه قاعده‌ای اینجا اجرا شده است؟ و یا ایـن حـرف از کجـا تلفّظ می‌شود؟ چه نوع مدّی در این کلمه است؟ نون ساکن و تنوین چند حالت دارد؟ در این آیه چند اخفاء وجود دارد؟ و امثال آن‌ها...

یک نکته‌ای را معلّمین محتـرم توجّـه داشـته باشـند کـه از بیـان مطالـب به‌صورت ذهنی و تعریفات فرمولی و خـشک و همچنـین ذکـر اصـطلاحات و نکاتی که قابل فهم برای همه افراد کلاس نمی‌باشد، جدًا خودداری نمایند؛ چرا که بیان مطالبِ سنگین و پیچیده، در فراگرفتن قواعد تجوید منجر به یأس و نا امیدی علاقه‌مندان خواهد شد.

نکته دیگر اینکه در نظام آموزشی نوین، نقش وسـایل پیـشرفته آموزشـی، غیر قابل انکار است، زیرا در بالا بردن کیفیت و تسریع در روند یادگیری تـأثیر بسیار مثبتی دارد، از جمله: استماع نوارهای صوتی اساتید برجسته قرائت قـرآن به‌صورت ترتیل یا تحقیق؛ نوارهای ویدیوئی (به‌صورت اجرایـی یـا آموزشـی)، ضمن داشتن اثر تشویقی، به فصاحت و لحن عربی، مواضـع وقـف و ابتـداء و بکارگیری اصوات و الحان نیز کمک می‌کند.

معلّمین عزیز می‌دانند که آموزش تجوید و رفع اشتباهات افراد کلاس، نیاز به حوصله فراوان دارد، زیرا کسانی که در صدد فراگیری تجوید هستند، باید از همین ابتدا حروف را به‌صورت درست از مخارج خود ادا نموده و زبان‌شان برای تلفّظ صحیح و اجرای آیات الهی هموار شود.

همه این موارد نیازمند ممارست و ریاضت فراوانی است تا یک فـرد بتوانـد حروف را به‌راحتی و با سهولت ادا نموده و پس از طی مراحل و زحمات فراوان، به یک تلاوت مطلوب و با کیفیت دست یابد. بر همـین مناسـت کـه رسـول

مکرّم اسلام (صلّی الله علیه وسلّم) فرمودند: «**خَیرُکُم مَن تَعَلَّمَ القُرآنَ وَ عَلَّمَه**؛ بهترین شما کسی است که قرآن را یاد گرفته و به دیگران بیاموزد».

امید است این کتاب برای همه معلّمین و متعلّمین قرآنی مفید واقع گردد و بتواند قدمی در جهت خدمت به کلام الهی و احیای فرهنگ غنی قرآن بردارد.

پروردگار متعال این تلاش ناچیز را از مؤلّف و مترجم قبول فرموده و آن را ذریعه نجات و ذخیره آخرت قرار دهد.

خادم القرآن
ضیاءالرحمن صحت
دارالعلوم زاهدان
۲۸ ذی الحجة سال ۱۴۳۲

مقدّمه مؤلّف

پس از تقدیم حمد و ستایش به درگاه خداوند متعال و درود بر نبیّ مکرّم اسلام (صلی الله علیه وسلم)

امّا بعد:

این رساله در مورد دانستنی‌های لازم درباره تجوید نوشته شده است. نام آن «**جمال القرآن**» است و مضامین آن شامل چند درس، به‌صورت «لمعه» می‌باشد.

بنابر پیشنهاد دوست گرامیم جناب مولوی حکیم محمّد یوسف، مدیر مدرسه قدّوسیه گنگوه آن را آغاز نمودم؛ از کتاب‌های معتبر علم تجوید و همچنین کتاب «هدية الوحيد» اثر جناب قاری مولوی عبدالوحید (مدرّس برجسته علم قرائت مدرسه عالی دیوبند) کتابی با سبک روان و شیوه‌های آسان که نوآموزان به خوبی آن را درک می‌کنند، استفاده نمودم.

از کتاب‌های دیگری که در زمینه تجوید و قرائت نوشته شده‌اند نیز نکاتی آورده‌ام و در پاورقی نام آن‌ها را ذکر کرده‌ام، گاهی از یادداشت‌های شخصی‌ام نیز استفاده کردم؛ بنابر این اگر نام منبع ذکر نشده بود، از مطالب کتاب «هديةُالوحيد» است و در غیر این‌صورت از جانب خود احقر است.

از خداوند متعال مزید توفیق را خواهانم، او بهترین یار و یاور است.

اشرف‌علی تهانوی عفی عنه

درس اول

تعریف تجوید

{تجوید در لغت به‌معنای تحسین و نیکو گردانیدن است.
تجوید از کلمه «جیّد» گرفته شده و معنای «خوب ـ زیبا ـ جالب» را می‌رساند.

و در اصطلاح:} ادا نمودن هر حرف از مخرج خودش، همراه با رعایت صفات آن، «تجوید» نام دارد.

و اصل تجوید به همین اندازه است.

{تجوید قرآن بر هر شخص مسلمان به اندازه دانستن عملی مخارج و صفات لازمه حروف، فرض عین است و یادگیری بیش از آن، فرض کفایه است.}

در درس‌های آینده با مخارج و صفات حروف آشنا خواهیم شد.

درس دوم

ضرورت یادگیری تجوید

تلاوت قرآن، بدون رعایت قواعد تجوید و یا به صورت اشتباه، «لحن» نامیده می‌شود.

لحن بر دو قسم است: لحن جلی ـ لحن خفی

لحن جلی

{به‌معنای اشتباه واضح و آشکار که معنای آیه را تغییر داده و یا کلمه را مختل نماید}.

انواع لحن جلی

۱ـ تبدیل حرفی به حرف دیگر.

مانند این‌که ﴿اَلْحَمْدُ﴾ را «اَلْهَمْدُ» بخواند.

یا «ث» را «س» بخواند؛ {مانند: ﴿ثُمَّ﴾ = سُمَّ}

یا «ح» را «هـ» بخواند؛ {مانند: ﴿ٱلرَّحْمَـٰنِ﴾ = الرَّهْمن}

یا «ذ» را «ز» بخواند؛ {مانند: ﴿ٱلَّذِى﴾ = اَلَّزِى}

یا «ص» را «س» بخواند؛ {مانند: ﴿وَٱلصَّيْفِ﴾ = وَالسَّيْف}

یا «ع» را «همزه» تلفّظ کند؛ {مانند: ﴿عَلِيمٌ﴾ = أَلِيم}

یا «ض» را «د» یا «ظ» بخواند؛ {مانند: ﴿ضَلَّ﴾ = دَلَّ ـ ظَلَّ}

یا «ظ» را «ز» بخواند؛ {مانند: ﴿ظَهَرَ﴾ = زَهَرَ}

متأسفانه در این‌گونه اشتباهات، افراد باسواد نیز مبتلا هستند.

۲ـ کشیدن یک حرف، به‌گونه‌ای که از آن حرفی دیگر تولید شود.

مانند: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾ که ضمّه «دال» یا کسره «هاء» را به‌صورت کشیده تلفّظ کند و از آن‌ها حروف مدّی پیدا شود «اَلْحَمْدُولِلّٰهی».

۳ـ کاستن یک حرف، به‌گونه‌ای که کلمه را ناقص کند.

مانند: ﴿لَمۡ يُولَدۡ﴾ که واو را ظاهر نکند و «لَمْ يُلَدْ» بخواند.

٤ـ تغییر دادن حرکات «فتحه ـ کسره ـ ضمّه ـ سکون» به یکدیگر

مانند: ﴿إِيَّاكَ﴾ که فتحه کاف را با کسره بخواند: «إِيَّاکِ»

یا در ﴿ٱهۡدِنَا﴾ همزه مکسور را با فتحه بخواند: «أَهْدِنَا»

و یا در ﴿أَنۡعَمۡتَ﴾ میمِ ساکن را حرکت دهد: «أَنْعَمَتَ»

حکم لحن جلی

چنانچه هر یک از اشتباهات بالا و یا امثال آن‌ها را مرتکب شود، در «لحن جلی» واقع شده است و باید از آن‌ها اجتناب کند؛ زیرا ارتکاب لحن جلی حرام است.[1]

در برخی موارد، معنا و مفهوم آیه عوض شده و به‌سبب آن نماز باطل می‌شود.

---

[1]. حقيقة التجويد.

لحن خفی

{به‌معنای اشتباه ریز و پنهان است که معنا را عوض نمی‌کند} لیکن حُسن و زیبایی کلمه را از بین می‌برد. این عمل برخلاف اصول و ضوابطی است که در علم تجوید مقرّر شده است.

مانند این **قاعده**:

«هرگاه حرف «راء» فتحه یا ضمّه داشته باشد پر خوانده می‌شود، مانند: ﴿ٱلصِّرَٰطَ﴾».

اگر کسی خلاف این قاعده عمل کرده و حرف «راء» را باریک بخواند، مرتکب «لحن خفی» شده است.

حکم لحن خفی

واقع شدن در لحن خفی مکروه است و گناهش از لحن جلی کمتر است.[1]

ولی به هر حال، پرهیز از هرگونه خطا و اشتباه در کلام الهی لازمی است.

---

[1]. حقیقة التجوید.

درس سوّم

آداب تلاوت قرآن کریم

در آغاز تلاوت قرآن کریم، خواندن ﴿ أَعُوذ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ﴾ ضروری است.

و درباره خواندن ﴿ بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴾ این تفصیل وجود دارد که:

اگر تلاوت از ابتدای سوره‌ای شروع شود، خواندن «بَسمْله» الزامی است.

و اگر در حین تلاوت، سوره‌ای تمام و سوره‌ای دیگر آغاز شد، باز هم خواندن «بَسمله» لازمی است، البته برای سوره برائت «بسمله» خوانده نشود. بعضی از علماء[1] {بلکه اکثر و حتّی جمهور علماء} گفته‌اند که اگر آغاز تلاوت از ابتدای سوره برائت باشد باز هم «بسمله» خوانده نشود.

اگر کسی تلاوت قرآن را از میان سوره‌ای {غیر از آیه اوّل} آغاز کند، خواندن «بسمله» ضروری نیست، ولی اگر بخواند بهتر است.

البته «إستعاذه» در ابتدای هر تلاوتی {چه از اول سوره و یا از میان سوره} الزامی است.

---

[1]. مراد از «بعضی علماء» همه علماء هستند، زیرا طبق فتوای جمهور علمای اسلام، سوره توبه بسمله ندارد. (علامه شاطبی می گوید: وَمَهما تَصِلها أو بدأتَ براءةً لِتنزِيلِها بِالسَّيفِ لَستَ مُبَسمِلا. حرز الأمانی ووجهُ التَّهانی. شعر ۱۰۵) ـ (ابن حجر می گوید: بسمله در ابتدای سوه توبه حرام و در پایانش مکروه است. بغیةالمرید ص ۱۱۹) ـ (شیخ حصری می‌نویسد: لابسملة فی أولِ سورةِ براءة بالإجماع. أحکام قراءة القرآن الکریم ص ۳۳۳)

درس چهارم

مخارج حروف

{مخارج، جمعِ مخرج} بـه‌معنـای جـایی کـه حـرف از آنجـا ادا شـده و باعث تولید آن می‌گردد.

کلّیه مخارج حروف ۱۷ عدد می‌باشند:

مخرج اول

جوف دهان؛ به‌معنای فضای داخلی دهان {که از ابتدای حلق شروع شده و تا خروجی دهن ادامه دارد}.

از آنجا سه حرف تولید می‌شود:

۱ـ واو ساکن، ماقبل مضموم؛ مانند: ﴿ٱلۡمَغۡضُوبِ﴾

۲ـ یای ساکن، ماقبل مکسور؛ مانند: ﴿نَسۡتَعِينُ﴾

۳ـ الف ساکن و بدون جنبش، ماقبل مفتوح؛ مانند: ﴿صِرَٰطَ﴾

«بدون جنبش» به این خاطر آورده شد که سکون باجنبش و یا دارای حرکت فتحه، کسره و ضمّه در حقیقت، همان همزه است، مانند: ﴿ٱلۡحَمۡدُ﴾ و ﴿بَأۡسَ﴾.

بنا براین حرف اوّل در کلمه ﴿ٱلۡحَمۡدُ﴾ و حرف دوّم در کلمه‌ی ﴿بَأۡسَ﴾ در واقع همان همزه است، نه الف؛ گرچه مردم عامّه آن را نیز الف می‌پندارند.

به سه حرف مذکور بالا «حروف مـدّی» و «حـروف هـوایی» گفتـه می‌شود، زیرا این حروف، قابلیت کشش را دارند، و «هوایی» بـه ایـن خاطر گفته می‌شوند که به هوا خاتمه می‌یابند.

البته واو و یاء ساکن که ماقبل‌شان مفتوح باشد، مانند: ﴿مِنۡ خَوۡفِۭ﴾، ﴿وَٱلصَّيۡفِ﴾؛ به آن‌ها «حروف لِین» اطلاق می‌شود {مخرج‌شان جدا است و جزو حروف مدّی به‌شمار نمی‌آیند} زیرا «واو لین» و «واو متحرّک» از مخرج شانزدهم و «یای لین» و «یای متحرّک» از مخرج هفتم ادا می‌شوند که توضیح‌شان در درس‌های آینده خواهد آمد.

مخرج دوّم

اقصای حلق؛ یعنی آخرین قسمت گلو، که بالای سینه قرار دارد. از این محل دو حرف «همزه» و «هاء» ادا می‌شوند.

{مانند: ﴿مَأۡوَىٰ ـ أُوْلَٰٓئِكَ﴾ ـ ﴿هُدًى ـ أَهۡلِهَا﴾}.

مخرج سوّم

وسط حلق؛ یعنی قسمت میانی گلو، از اینجا دو حرف «ع» و «ح» تلفّظ می‌شوند.

{مانند: ﴿يَعۡلَمُونَ ـ عَلَيۡهِمۡ﴾ ـ ﴿ٱلۡحَمۡدُ ـ نَحۡنُ﴾}.

مخرج چهارم

ادنای حلق؛ یعنی اوّل گلو، قسمتی که به دهان نزدیک است. از این مکان دو حرف «غ» و «خ» تولید می‌شوند.

{مانند: ﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ ـ لَغۡوًا﴾ ـ ﴿خَبِيرًا ـ فَخَرَجَ﴾}.

شش حرفی که از گلو ادا می‌شوند، به آن‌ها «حروف حَلقی» می‌گویند.

حرف حلقی شش بود ای نور عین   همزه هاء و حا و خا و عین و غین

مخرج پنجم

لَهات؛ {به‌معنای زبان کوچک، که در انتهای سقف دهان آویزان است}[۱] هرگاه ریشه زبان در مقابل خود با لهات {کام بالا} متّصل شود، حرف «ق» ادا می‌شود.

{مانند: ﴿قَالَ ـ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا﴾}.

مخرج ششم

همانند مخرج «ق» است، ولی کمی پایین‌تر از آن به طرف دهان قرار دارد. از این جا حرف «ک» ادا می‌شود.

{مانند: ﴿كَثِيرٗا ـ كَٱلۡفَرَاشِ ٱلۡمَبۡثُوثِ﴾}.

دو حرف «ق» و «ک» را «حروف لَهاتی» می‌گویند.

مخرج هفتم

وسط زبان؛ وقتی که در مقابل خود با کام بالا متّصل شود.

از اینجا سه حرف «ج»، «ش» و «یاء غیر مدّی» تلفّظ می‌شوند.

منظور از «یاء غیر مدّی» همان یاء لین و یاء متحرّک است، زیرا یاء مدّی از جوف دهان یعنی از مخرج اوّل ادا می‌شود.

{مانند: ﴿جَنَّٰتٖ ـ أَجۡرٗا﴾ ـ ﴿شَيۡـٔٗا ـ وَٱلشَّمۡسِ﴾ ـ ﴿عَلَيۡكُمۡ ـ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ﴾}.

به سه حرف «ج ش ی» حروف «شَجری» می‌گویند.[۲]

---

[۱]. در فارسی آن‌را «مَلاز» نیز می‌گویند.

[۲]. شَجْر: به‌معنای شگاف سقف دهان، محلّی که این سه حرف از آنجا تلفّظ می‌شوند.

فائده

در مخارجی که آینده بیان می‌شوند، دندان‌ها نقش بسزایی دارند. اینک لازم است با نام و تعداد آن‌ها آشنا شده و به خوبی آن‌ها را بشناسیم.

باید دانست که {هر انسانِ بالغ دارای ۳۲ دندان است، ۱۶ تا در فک بالا و ۱۶ تا در فک پایین} از میان ۳۲ دندان، چهارتای جلو را «ثنایا» می‌گویند. دو تای بالا را «ثنایا عُلیا» و دو تای پایین را «ثنایای سُفلی» می‌گویند.

در کنار ثنایا چهار دندان دیگر وجود دارد که به آن‌ها «رباعیات» یا «قواطع» می‌گویند.

{در زبان فارسی به دندان‌های ثنایا و رباعیات «دندان‌های پیشین» می‌گویند}.

در کنار رباعیات، چهار دندان نوک‌تیز وجود دارد، آن‌ها را «أنیاب» یا «کواسر» می‌گویند.

{در زبان فارسی آن‌ها را «دندان‌های نیش» می‌نامند}.

در کنار انیاب، چهار دندان دیگر وجود دارد که آن‌ها را «ضواحک» می‌گویند.

{ضواحک را در زبان فارسی «آسیای کوچک» می‌نامند}.

در کنار ضواحک، دوازده دندان دیگر وجود دارد، «شش تا بالا» سه تا در قسمت چپ و سه تا در قسمت راست، و «شش تا پایین» سه تا در قسمت چپ و سه تای دیگر در قسمت راست، که به آن‌ها «طواحن» می‌گویند.

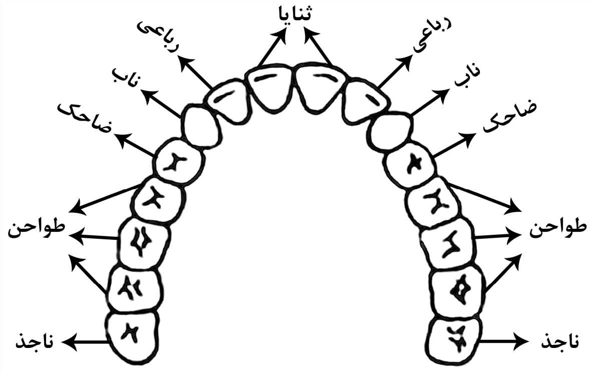
{در زبان فارسی به آن‌ها «آسیای بزرگ» می‌گویند}.

در کنار طواحن و در قسمت آخر دندان‌ها، چهار تای دیگر وجود دارد که به آن‌ها «نواجذ» گفته می‌شود.

{در زبان فارسی به آن‌ها «دندان‌های عقل» می‌گویند}.

مجموعه‌ی دندان‌های ضواحک، طواحن و نواجذ را «أضراس» می‌گویند.

{نمای دندان‌ها را در تصویر زیر مشاهده کنید:}



مخرج هشتم

حافّه لسان؛ هرگاه کناره زبان، چه از قسمت راست و چه از چپ، به دندان‌های أضراس بالا برخورد کند، محلّ تلفّظ حرف «ض» است.

تلفّظ این حرف از طرف چپ آسان‌تر، امّا از هر دو طرف بسیار مشکل است.

این حرف را «حافّی» می‌گویند.

اکثر مردم آن را اشتباه تلفّظ می‌کنند، ازین‌رو لازم است تلفّظ صحیح آن را از استاد و قاری ماهر قرآن کریم آموخت.

این حرف را به‌صورت دالِ پُر یا باریک، یا مشابه دال خواندن ـ چنانچه بسیاری از مردم چنین می‌خوانند ـ کاملاً اشتباه است.

همچنین «ظاء» خالص‌خواندن هم صحیح نیست، البته اگر «ض» را از مخرج خود به‌صورت صحیح و نرم، همراه با رعایت تمام صفات

مربوط به آن بتوان ادا کرد، آنگاه در شنیدن مشابه با «ظ» بوده و تلفّظ آن درست خواهد بود. در کتاب‌های تجوید و قرائت به همین صورت آمده است.

{مثال: ﴿ضَلَّ - وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾} .

مخرج نهم

کناره جلوی زبان با لثّه دندان‌های ثنایا، رباعی، ناب و ضاحکِ بالا تماس پیدا کند، محل تلفّظ حرف «لام» است.

این حرف را نیز می‌توان از طرف راست یا چپ و یا همزمان از دو طرف ادا کرد، البته از طرف راست آسان‌تر است.

{مانند: ﴿ٱلَّذِينَ - سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾} .

مخرج دهم

همانند مخرج «ل» است و در نزدیکی آن قرار دارد، با این تفاوت که دندان ضاحک نقشی در تلفّظ آن ندارد. محلّ خروج حرف «ن» است {و صدای آن از مجرای بینی خارج می‌شود} .

{مانند: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ - ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾} .

مخرج یازدهم

در مجاورت مخرج «ن» قرار دارد، با این تفاوت که در تلفّظ این حرف، پشت زبان نیز دخالت دارد. از این محل حرف «راء» ادا می‌شود.

{مانند: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ - فِرَارًا﴾} .

سه حرف «ل ن ر» را {به‌خاطر اشتراک در نوک زبان} «طَرَفِی» یا «ذَلْقِی» می‌نامند.

مخرج دوازدهم

از تماس سر زبان با لثّه دندان‌های ثنایای علیا سه حرف «ط د ت» ادا می‌شوند.

{مانند: ﴿طَعَامُ ـ وَٱلطَّارِقِ﴾ ـ ﴿ٱهْدِنَا ـ وَدَّت﴾ ـ ﴿تَأْتِيَنَا ـ أَتْرَابًا﴾} .

این سه حرف را «نِطْعی[1]» می‌گویند.

مخرج سیزدهم

هرگاه سر زبان با سر دندان‌های ثنایای علیا در تماس باشد، سه حرف «ظ ذ ث» تلفّظ می‌شوند.

{مانند: ﴿ظَهَرَ ـ تَلَظَّىٰ﴾ ـ ﴿ذَٰلِكَ ـ وَٱلذَّٰرِيَٰتِ﴾ ـ ﴿ثُمَّ ـ ٱلثَّاقِبُ﴾} .

این سه حرف را «لِثَوی[2]» می‌گویند.

مخرج چهاردهم

از تماس سر زبان با کناره ثنایای پایین همراه با اتّصال به ثنایای عُلیا، سه حرف «ص ز س» تلفّظ می‌شوند.

{مانند: ﴿صَٰدِقِينَ ـ ٱلصَّمَدُ﴾ ـ ﴿أَنزَلْنَا ـ وَٱلزَّيْتُونِ﴾ ـ ﴿سَمِيعٌ ـ وَٱلسَّمَآءِ﴾} .

این سه حرف {به‌خاطر نوعی شباهت با صدای سوت} به «حروف صفیر» مشهورند.

---

[1]. نِطْع به‌معنای خطوط برجسته کام بالا که محلّ اتّصال سر زبان با آنجاست.

[2]. زیرا در مجاورت و نزدیکی لثّه‌ها قرار دارند و با کمک آن‌ها ادا می‌شوند.

مخرج پانزدهم

از قرار گرفتن وسط لب پایین بر لبه دندان‌های ثنایای علیا، حرف «ف» ادا می‌شود.

{مانند: ﴿أَفْوَاجًا ـ وَقِّ﴾}.

مخرج شانزدهم

به کمک دو لب، سه حرف: «ب» ــ «م» ــ «واو غیر مدّی» تولید می‌شوند.

با این تفاوت که «ب» از قسمت تری لب‌ها ادا می‌شود، به همین جهت آن را «بَحْرِی» می‌گویند؛ «م» از خشکی لب‌ها، به همین خاطر به آن «بَرّی» و «واو» از جمع شدن ناتمام دو لب تلفّظ می‌شود.

{مانند: ﴿إِبْرَٰهِيمَ ـ كُبَّارًا﴾ ـ ﴿أَمْوَٰلِهِمْ ـ فَلَمَّا﴾ ـ ﴿يَوْمَئِذٍ ـ فَسَوَّىٰ﴾}.

مراد از «واو غیر مدّی» همان واو لین و واو متحرّک می‌باشد، زیرا واو مدّی از جوف دهن ادا می‌شود، چنانچه در بحث مخرج اول خواندید.

چهار حرف «ف ب م و» را {به‌خاطر دخیل بودن لب‌ها} «حروف شَفَوِی» می‌گویند.[1]

---

[1]. شفه: به معنای لب.

مخرج هفدهم

این مخرج مربوط به «خَیشوم» است.

فضای بینی را «خَیشوم» و صدایی که از آن بیرون می‌شود «غنّه» نام دارد.

«غنّه» مخصوص دو حرف «م» و «ن» است که در درس‌های آینده با آن‌ها آشنا خواهیم شد.

فائده

برای یافتن مخرج هر حرف، ابتدا آن را ساکن نموده و سپس یک همزه متحرّک در اول آن اضافه کنید، هر جا آواز به پایان رسید همانجا مخرج آن حرف است.

{مانند: «اَبْ» که از اتّصال دو لب ادا می‌شود. «اَذْ» از اتّصال سر زبان با لثه ثنایای علیا. «اَقْ» از اتّصال ریشه زبان با نرمکام بالا. «اَحْ» از وسط حلق و...}.

درس پنجم

صفات حروف

کیفیت ادای حروف را «صفت» می‌نامند.

صفات به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱ـ صفات اصلی: صفاتی هستند که اگر رعایت نشوند، حرف به کلّی از بین می‌رود.

این‌گونه صفات را «ذاتیه»، «لازمه»، «مُمیّزه» و «مُقوّمه»[1] می‌گویند.

۲ـ صفات عارضی: به آن دسته از صفات می‌گویند که اگر رعایت نشوند؛ حرف از بین نمی‌رود، ولی حلاوت و زیباییش را از دست می‌دهد.

به این‌گونه صفات، «مُحسِّنه»، «مُزیِّنه»، «مُحلِّیه» و «عارضِیه»[2] گفته می‌شود.

صفات اصلی جمعاً ۱۷ تا هستند {که ۱۰ تای آن‌ها دارای ضدّ و ۷ تای دیگر فاقد ضدّ خود هستند. صفاتی که دارای ضدّ هستند، به آن‌ها «صفات متضادّ» و صفاتی که ضدّ ندارند به آن‌ها «غیر متضادّ» می‌گویند}.

---

[1]. «ذاتیه» به‌معنای این‌که این صفات در ذاتِ حرف موجود هستند و اگر این‌گونه صفات رعایت نشوند ذات حرف از بین می‌رود. «لازمه» به‌معنای این‌که این‌گونه صفات، لازمه‌ی حرف هستند. «ممیّزه» بدین‌معنا که حرف را از بقیه حروف ممتاز می‌گرداند. و «مقوّمه» یعنی حرف با صفاتش، قائم است.

[2]. «محسّنه» به‌معنای زیباکننده‌ی حرف. «مزیّنه» به‌معنای زینت‌دهنده‌ی حرف. محلّیه یعنی آراسته‌کننده‌ی حرف. و «عارضه» یعنی صفاتی که همیشه با حرف نیستند، فقط در برخی حالات، همراه حرف هستند.

صفات متضادّ

۱. همس

{در لغت به‌معنای پست ـ صدای آهسته؛ و در اصطلاح عبارت است از جریان نَفَس در حین تلفّظ حرف}.

حروفی که دارای این صفت هستند، به آن‌ها «مهموسه» گفته می‌شود.

مراد از صفت همس این است که حروف مهموسه در هنگام تلفّظ با چنان ضعفی همراه هستند که نَفَس به‌راحتی جریان دارد و آواز نیز با پستی همراه است.

حروف مهموسه ده تا هستند که در جمله «فَحَثَّهُ شَخْصٌ سَكَت» گرد آمده‌اند.

{تلفّظ کنید: اَفْ ـ اَحْ ـ اَثْ ـ اَهْ و ...}

۲. جهر

{در لغت به‌معنای بلند و آشکار؛ و در اصطلاح تجویدی عبارت است از قطع نَفَس در حین تلفّظ حرف}.

حروفی که این خصوصیت را داشته باشند به آن‌ها «مجهوره» می‌گویند.

مطلب از صفت جهر این است که در وقت ادای این‌گونه حروف، آواز در مخرج با چنان قوّتی همراه است که به حبس نَفَس و بند شدن آن می‌انجامد و در آواز نوعی بلندی به وجود می‌آید.[1]

علاوه از حروف مهموسه، بقیّه‌ی حروف دارای صفت جهر می‌باشند.

{تلفّظ کنید: اَبْ ـ اَلْ ـ اَکْ ـ اَذْ و ...}

جهر و همس ضدّ یکدیگرند.

---

[1]. به گفته آواشناسان در وقتِ تلفّظ حروف مهموسه تارهای صوتی بی‌حرکت بوده و به هنگام تلفّظ حروف مجهوره تارهای صوتی به ارتعاش در می‌آیند.

۳. شدّت

{در لغت به‌معنای سختی و قوّت؛ و در اصطلاح علم تجوید عبارت است از تلفّظ حرف با قوّت، به گونه‌ای که منجر به حبس صوت شود}.

حروفی که این صفت را دارا باشند آن‌ها را «شدیده» می‌نامند.

منظور از صفت شدّت این است که در وقت تلفّظ حروف شدیده، نوعی قوّت و شدّت یافت می‌شود که در اثر آن، آواز بند آمده و از جریان باز می‌ایستد.

حروف شدّت هشت تا هستند که در جمله «أَجِدُکَ قَطَبْتَ» جمع آمده‌اند.

{تلفّظ کنید: ﴿مَأْوَىٰ ـ أَتْرَابًا ـ فَصَدَّهُمْ﴾ و ...}

٤. رخوت

{درلغت به‌معنای نرم و سست؛ و در اصطلاح عبارت است از تلفّظ حرف با نرمی، به‌گونه‌ای که جریان صوت را در بر داشته باشد}.

حروفی که این صفت را داشته باشند آن‌ها را «رخوه» می‌گویند.

منظور از صفت رخوت این است که در هنگام تلفّظ حروف رخوت، آواز به نرمی و با لطافت همراه است، به‌گونه‌ای که صدا به‌راحتی جزیان دارد، و این حروف قابلیت کشش و انعطاف را دارند.

{تمرین کنید: ﴿وَٱلظَّٰلِمُونَ ـ يُوسُف ـ يَسْتَثْنُونَ ـ تَذْهَبُونَ﴾ و ...}.

به‌غیر از حروف شدّت و توسّط، بقیه دارای صفت رخوت هستند.

توسّط

بین شدّت و رخوت، صفت دیگری وجود دارد که به آن «توسّط» می‌گویند.

حروفی که دارای صفت توسّط باشند به آن‌ها «متوسّطه» یا «بینیّه» می‌گویند.

مطلب این است که در وقت ادای حروف متوسّطه نه صدا کاملاً قطع می‌شود و نه کاملاً جریان دارد، بلکه حالتی بین این دو پیدا می‌کند.[۱]

این حروف پنج تا هستند که در عبارت «لِنْ عُمَر» گرد آمده‌اند.

{تمرین کنید: ﴿أَنْعَمْتَ ـ يَلْعَبْ ـ عَمِينَ﴾ و ...}

«توسّط» را نمی‌توان صفت جداگانه‌ای به‌شمار آورد، زیرا در آن مقداری شدّت و مقداری رخوت وجود دارد و از این دو جدا نیست؛ بنابراین نمی‌توان آن را صفت مستقلّی به‌حساب آورد.

سؤال

چرا حرف «ت» و «ک» را از حروف مهموسه قرار دادند، حال آن‌که در آن‌ها آواز بند می‌شود و دارای صفت شدّت می‌باشند؟

جواب

همس صفتی است ضعیف، و شدّت صفتی است قوی؛ در هنگام تلفّظِ این دو حرف در ابتدا صدا بند می‌شود {صفت شدّت} و سپس به‌خاطر دارا بودن صفت همس، نفس اندکی جریان پیدا می‌کند {مثال: ﴿كُوِّرَتْ ـ يَتْلُواْ﴾ ـ ﴿فَعَدَلَكَ ـ تَكْتُمُونَ﴾ و ...}.

البته در هنگام جریان نفس باید دقّت شود که نباید صدا کاملاً جاری باشد، به طوری که از شدّت خارج شده و به رخوت تبدیل گردد، یا صدایی همانند «هاء» پیدا شود که نادرست است.

---

[۱]. حقيقة التجويد.

۵. استعلاء

{در لغت به‌معنای طلب بلندی ـ ارتفاع؛ و در اصطلاح علم تجوید عبارت است از مائل شدن ریشه زبان به طرف کام بالا، که در نتیجه آن، حرف درشت ادا می‌شود} .

حروفی که این صفت در آن‌ها یافت شود «مُستَعْلِیه» نامیده می‌شوند.

مراد از استعلاء این است که در وقت ادای این حروف، قسمت بُن زبان به طرف کام بلند شده و در اثر آن، حرف به‌صورت درشت و پرحجم تلفّظ می‌شود.

حروف استعلاء هفت تا هستند که در عبارت «خُصَّ ضَغْطٍ قِظْ» گرد آمده‌اند.

{تمرین کنید: ﴿قَالَ ـ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ـ ظَـٰهِرِينَ ـ خَـٰلِدًا﴾ و ...} .

٦. استفال

{در لغت به‌معنای پایینی و در اصطلاح عبارت است از پایین آمدن ریشه زبان از کام بالا}

حروفی که دارای این صفت هستند، به آن‌ها «مُستَفِله» گفته می‌شود.

مطلب این‌که در وقت ادای این حروف، ریشه زبان به طرف کام، بالا نمی‌رود و در اثر آن، حرف به‌صورت باریک و کم‌حجم ادا می‌شود، یعنی کاملاً برعکس استعلاء.

غیر از حروف استعلاء، بقیه حروف دارای صفت استفال هستند.

صفت استعلاء و استفال ضدّ یکدیگرند.

{چند مثال برای استفال: ﴿إِذَا جَآءَ ـ إِنَّآ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ ـ مَا كَانَ﴾ و ...
برای تمرین بیشتر، سوره مبارکه «زلزال» را مرور کنید} .

۷. اطباق

{در لغت به‌معنای روی هم قرار دادن و منطبق کردن؛ و در اصطلاح تجویدی: بالا آمدن و منطبق نمودن قسمت اعظم زبان به سقف دهان را می‌گویند} .

حروفی که این صفت را داشته باشند آن‌ها را «مُطبِقه» می‌گویند.

یعنی وقت ادای این حروف، وسط زبان و اکثر حصه آن با کام منطبق شده و کاملاً بالا می‌رود و با سقف دهان هم‌سطح و هماهنگ می‌شود.

حروفی که این ویژگی را دارند چهار تا هستند: «ص ـ ض ـ ط ـ ظ»[۱]

{تلفّظ کنید: ﴿طَـٰغِينَ ـ صَـٰدِقِينَ ـ ضَآلِّينَ ـ ظَـٰلِمِينَ ـ فَطَمَسْنَا ـ صَبَرْتُمْ ـ فَضَرَبْنَا ـ فَظَنَّ﴾} .

۸. انفتاح

{در لغت به‌معنای باز شدن و فاصله گرفتن؛ و در اصطلاح علم تجوید: فاصله گرفتن سطح زبان از سقف دهان را می‌گویند} .

حروفی که این صفت را دارا باشند آن‌ها را «مُنفَتِحه» می‌نامند.

مطلب صفت انفتاح این است که در وقت ادای این حروف، اکثر حصّه زبان از کام بالا فاصله گرفته و از آن جدا شود، خواه آن حرف از ریشه زبان تلفّظ شود، مانند: «ق» و یا از جایی دیگر ادا شود.[۲]

علاوه از حروف اطباق، بقیه حروف دارای صفت انفتاح هستند.

---

[۱]. نتیجه می‌گیریم که در استعلاء، مطلق تفخیم و در اطباق، اعلای تفخیم وجود دارد؛ لذا سه حرف «ق غ خ» فقط استعلاء دارند و فاقد اطباق هستند، پس در تفخیم آن‌ها باید دقّت شود.

[۲]. جهد المقل مع الشرح.

{مثال: ﴿فَسَاهَمَ - فَخَلَقۡنَا - تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلۡمُلۡكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ﴾} .

دو صفت اطباق و انفتاح ضدّ یکدیگرند.

۹- إذلاق

{برگرفته از «ذَلَق» به‌معنای نوک و تیزی چیزی را می‌گویند، و در اصطلاح به‌معنای سرعت، و روان‌تلفّظ شدن حرف را می‌گویند} .

حروفی که دارای این صفت باشند به آن‌ها «مُذلِقه» گفته می‌شود.

مراد از صفت اذلاق این است که در وقت ادای حروف مذلقه، سر زبان و کناره لب‌ها به آسانی و سهولت می‌توانند آن‌ها را ادا کرده و با سرعت تکرار کنند.

حروف مذلقه شش تا هستند که مجموع آن‌ها «فَرَّ مِن لُبٍّ» است.

سه حرف «ف ب م» از حروف شفویه هستند، به این معنی که از کناره لب‌ها تلفّظ شده و سه حرف دیگر، یعنی «ل ن ر» از سر زبان ادا می‌شوند.[1]

{مانند: ﴿فِرَارًا - مِن رَّبِّكَ- لِزَامًا﴾ و ...} .

۱۰- إصمات

{در لغت به‌معنای منع ـ خاموشی و باز آمدن از کلام را می‌گویند، و در اصطلاح عبارت است از ثقیل بودن و سنگین ادا شدن حرف}

حروفی که در آن‌ها این صفت یافت شود «مُصمَته» نامیده می‌شوند.

مطلب این‌که، این حروف در هنگام تلفّظ با ثقل و سنگینی همراهند و لذا نمی‌توان آن‌ها را به آسانی و سرعت ادا کرد.[1]

---

[1]. درة الفريد للشيخ الدهلوی.

{مثال: ﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ ـ صَٰدِقِينَ ـ تَعۡمَلُونَ﴾ و ...} .

بغیر از حروفی که دارای صفت اذلاق هستند، بقیه حروف جزو حروف اصماتند.

اذلاق و اصمات ضدّ یکدیگرند.[۲]

صفات ده‌گانه مذکور را «صفات متضاد» می‌گویند، بدین معنا که هر کدام دارای ضدّ بوده و در مقابل دیگری قرار دارد.[۳]

---

[۱]. (به همین خاطر در زبان عربی کلمهٔ جامدِ چهار یا پنج حرفی که کلیه حروفش مصمته باشند یافت نمی‌شود، مانند: عَسجَد (نام طلا) ـ عَسطُوس (نام گیاه) که عربی نیستند، بلکه کلمات عجمی هستند که وارد زبان عربی شده‌اند.)

[۲]. چون اذلاق و اصمات کاربرد چندانی در علم تجوید ندارند در بسیاری از کتاب‌ها نیز از آوردن آن‌ها صرف‌نظر شده است.

[۳]. مانند این که می گوییم: ضدّ سختی نرمی است؛ ضد بالا پایین است؛ ضد سیاه سفید است و... .

جدول حروف صفات لازمه متضادّه

حروف	تعداد	صفت	شماره
«فَحثّه شَخصٌ سَکَت»	ده حرف	همس	۱
بقیه حروف		جهر	۲
«أجِدُک قَطَبَت»	هشت حرف	شدّت	۳
«لِن عُمر»	پنج حرف	توسّط	
بقیه حروف		رخوت	۴
«خُصَّ ضَغطٍ قِظ»	هفت حرف	استعلاء	۵
بقیه حروف		استفال	۶
«ص ض ط ظ»	چهار حرف	اطباق	۷
بقیه حروف		انفتاح	۸
«فَرَّ مِن لُب»	شش حرف	اذلاق	۹
بقیه حروف		اصمات	۱۰

باید دانست که صفات متضادّ همه حروف را در بر می‌گیرند، بدین‌معنا که هر حرف باید پنج صفت از صفات مذکور را داشته باشد؛ و هیچ حرفی از این قاعده مستثنی نیست.

{مثلاً حرف «ب» دارای صفت جهر، شدّت، استفال، انفتاح و اذلاق.

«خ» دارای صفت همس، رخوت، استعلاء، انفتاح و اصمات.

«ظ» دارای صفت جهر، رخوت، استعلاء، اطباق و اصمات است.}

صفات غیر متضادّ

صفاتی که در آینده بیان می‌شوند، فاقد ضدّ خود بوده و فقط بعضی از حروف را شامل می‌شوند.

صفات غیر متضادّ ۷ تا هستند که به شرح ذیل‌اند:

۱. صفیر

{در لغت به‌معنای سوت و یا صدای پرنده؛ و در اصطلاح عبارت است از صدای سوت‌مانندی که از تلفّظ حرف به گوش می‌رسد}.

مطلب این‌که در وقت ادای حروف «صفیریه» صدایی مشابه با صدای سوت از آن‌ها تولید می‌شود.

حروف صفیر سه تا هستند: «ص ـ ز ـ س»

{تلفّظ کنید: ﴿وَٱلصَّـٰبِرِينَ ـ فَٱسْتَمْسِكْ ـ زِلْزَالَهَا﴾}

۲. قلقله

{در لغت به‌معنای تحرّک و جنبش؛ و در اصطلاح تجوید به‌معنای جدا شدن سریع از مخرج حرف، در حالت سکون}

مراد از صفت قلقله این است که حرف در حالت سکون از مخرج خود با جنبش ادا شده و رها شود {نه اینکه به حرکتِ کامل بیانجامد}.

حروف قلقله پنج تا هستند که در عبارت «قُطْبُ جَد» گرد آمده‌اند.

{مثال: ﴿أَبْوَابِهَا ـ بِٱلْحَقّ ـ أَطْوَارًا ـ تَجْرِى ـ أَدْبَـٰرِهِمْ﴾}[1]

---

[1]. بالاترین میزان قلقله زمانی است که در آخر کلمه صورت گیرد، مانند: شهید ـ العقاب ـ بالحقّ.

۳. لین

{در لغت به‌معنای نرمی؛ و در اصطلاح به‌نرمی ادا شدن حرف را می‌گویند، بگونه‌ای که قابلیت کشش را داشته باشد} .

حروفی که دارای این صفت هستند، به «حروف لِین» مشهورند.

یعنی این حروف طوری با نرمی از مخرج خود ادا می‌شوند که اگر کسی بر آن‌ها مدّ کند برایش مقدور باشد.[1]

حروف لین عبارتند از:

۱ـ واو ساکن ماقبل مفتوح، مانند: ﴿خَوۡف﴾.

۲ـ یای ساکن ماقبل مفتوح، مانند: ﴿وَٱلصَّيۡفِ﴾.

٤. انحراف

{در لغت به‌معنای کجی و منحرف شدن؛ و در اصطلاح تجوید عبارت است از انحراف حرف از مخرج خودش به مخرج دیگر} .

حروفی که این صفت در آن‌ها یافت شود به آن‌ها «مُنحَرِفه» می‌گویند و آن‌ها دو حرف «ل» و «ر» هستند، که حرف «ل» از مخرج خود به طرف کناره زبان[2] و حرف «ر» از مخرج خود به سمت پشت زبان و گاهی به سوی مخرج لام تجاوز می‌کند.[3]

{مثال: ﴿وَقَالُواْ مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالاً كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ ٱلۡأَشۡرَارِ﴾} .[4]

---

[1]. به همین‌جهت در صورت وقف بر حروف لین، می‌توان آن را بیش از میزان طبیعی کشید. چنانچه در بحث مدها می‌خوانید.

[2]. بنابه گفته برخی از محقّقین، حرف لام از مخرج خودش به سوی نوک زبان انحراف پیدا می‌کند. (الوجیز ص ۳۰. احکام قراءة القرآن الکریم ص ۱۰۴)

[3]. درة الفرید.

[4]. سوره ص، آیه ٦٢.

۵. تکریر

{در لغت به‌معنای تکرار؛ و در اصطلاح علم تجوید به‌معنای تکرار حرف به‌صورت پی در پی}

این صفت فقط در حرف «راء» یافت می‌شود.

مراد از تکریر در حرف «راء» این است که این حرف قابلیت و پذیرش تکرار را دارد، امّا نباید آن را به‌صورت پیاپی تکرار کرد[۱]، بلکه از آن اجتناب کرد، گرچه آن حرف تشدید هم داشته باشد، زیرا تشدید به منزله یک حرف است، نه دو حرف.[۲]

{تمرین کنید: ﴿تَرۡمِيهِم ـ ٱلۡأَبۡرَارِ ـ مِن رَّبِّكَ﴾}.

۶. تفشّی

{در لغت به‌معنای پخش شدن؛ و در اصطلاح عبارت است از منتشر شدن آواز در دهان}.

این صفت مربوط به حرف «ش» است، یعنی هنگام ادای این حرف، صدا در دهان پخش می‌شود.[۳]

{تمرین کنید: ﴿شَهِيدٌ ـ مَشۡكُورًا ـ وَٱلشَّمۡسِ﴾}.

۷. استطالت

{در لغت به‌معنای طولانی و دراز بودن؛ و در اصطلاح تجوید عبارت است از امتداد و جریان صوت از کناره ابتدای زبان تا انتهای آن}.

این صفت، ویژه حرف «ض» است.

---

[۱]. همچنین نباید در در تلفظ راء مفخّمه، زیاده‌روی کرد، به گونه‌ای که همانند حرف «ط» یا به صورت جوفی ادا شود.

[۲]. درة الفرید ملخصًا.

[۳]. درة الفرید.

منظور از استطالت این است که هنگام تلفّظ حرف «ض»، صوت از ابتدای مخرج، یعنی شروع حافه زبان تا آخر حافه زبان امتداد پیدا می‌کند. یعنی به همان‌مقدار که مخرج حرف طولانی است، صدا نیز به تبع آن کشیده خواهد بود.[1]

{تمرین کنید: ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ـ أَنقَضَ ظَهۡرَكَ﴾}

---

[1]. جهد المقل.

کیفیت ادای آن را باید به‌صورت شفاهی از استاد ماهر و مجرّب قرآنی آموخت؛ ذکر این نکته ضروری است که امروزه تلفّظ حرف «ض» به دو صورت در بلاد اسلامی رایج است:

۱ـ ضاد مصری

۲ـ ضاد حجازی

و تعریفی که در این بحث برای ضاد گفته شد و در اکثر متون تجویدی به چشم می‌خورد همین ضاد حجازی یعنی ضاد نرم است.

جدول حروف صفات غیر متضادّ

شماره	صفت	تعداد	حرف
۱	صفیر	سه حرف	ص ــ ز ــ س
۲	قلقله	پنج حرف	ق ــ ط ــ ب ــ ج ــ د
۳	لین	دو حرف	واو و یای ساکن، ماقبل مفتوح
۴	انحراف	دو حرف	ل ــ ر
۵	تکریر	یک حرف	ر
۶	تفشّی	یک حرف	ش
۷	استطالت	یک حرف	ض

فائده اول

اگر این سؤال در ذهن کسی بیاید که ده صفت اوّل، هر کدام برای خود ضدّی داشت، اما در این هفت صفت اخیر چرا نمی‌توان برای هر کدام ضدّی در نظر گرفت؛ مثلاً در حرف «ض» استطالت وجود دارد، پس در بقیه حروف باید ضدّ آن یعنی عدم استطالت باشد، لذا این دو ضدّ، همه حروف را در بر می‌گیرند، آنگاه فرق متضاد با غیر متضاد در چیست؟

در پاسخ باید گفت که در صفات متضادّ، ضدّ هر صفت برای خود، نام جداگانه‌ای داشت و کلّیه حروف را شامل می‌شدند {مثلاً حرف «ک» یا همس داشت یا جهر، یا شدّت داشت یا رخوت و ...} ولی در صفات هفتگانه آخر، ضدّ هر صفت نام جداگانه‌ای ندارد، لذا آن را اعتبار نکردند. این است فرق بین صفات متضادّ و غیر متضادّ.

فائده دوّم

نباید با خواندن و مطالعه مخارج و صفات حروف بر صحّت تجوید خود یقین نمود، بلکه ضروری است نزد استاد ماهر و متبحّر قرآنی رفته و از محضر او کسب فیض نماید. اگر استادی یافت نشد یا برایش این امکان فراهم نبود، از کتاب‌های تجوید استفاده کند.[۱]

فائده سوّم

در ابتدای درس صفات و در تعریف «صفات اصلی» بیان شد که اگر آن صفت رعایت نشود، وجود حرف از بین می‌رود. باید دانست که از بین رفتن حرف، صورت‌های مختلفی دارد:

الف: یا حرف، تبدیل به حرفی دیگر می‌شود.[۲]

ب: یا این‌که حرف به حالت خود باقی می‌ماند، امّا در آن کمی و نقص پدید می‌آید.[۳]

ج: و یا آن حرف از عربیت و فصاحت خود بیرون آمده و به یک حرف ساختگی در می‌آید.[۴]

---

[۱]. اگر کسی به‌خاطر بُعد مسافت، یا بیماری، یا عدم دسترسی به استاد و یا به علّت عذری نتوانست پیش معلّم قرآن برود، علاوه از مطالعه کتاب‌های تجوید، توصیه می‌شود تلاوت‌های اساتید معتبر جهان اسلام را استماع کند و از چگونگی تلفظ آنها بهره ببرد.

[۲]. مانند حرف «ص» و «ظ» که اگر صفت استعلاء و اطباق آن‌ها رعایت نشود، به «س» و «ذ» مبدّل می‌شوند.

[۳]. مانند این که در «همزه» صفت شدّت رعایت نشود و یا غنّه ذاتی در «میم» و «نون» رعایت نشود؛ حرف به‌صورت ناقص در می‌آید.

[۴]. مانند این که صفت قلقله از حرف «ب» یا «ج» گرفته شود بصورت مجهول می ماند. و یا صفت شدّت در این دو حرف رعایت نشود تبدیل به «پ» و «چ» می گردند؛ و یا صفت تفشّی از حرف «ش» گرفته شود، به یک حرف نامعلوم و ساختگی در می‌آید.

به همین ترتیب اگر حروف از مخارج خود به‌صورت صحیح ادا نشوند، تبدیل به حرفی دیگر، یا به‌صورت ناقص و یا کاملاً به یک حرف غیر واقعی در می‌آیند؛ و چون به‌سبب این‌گونه اشتباهات، برخی اوقات نماز باطل می‌شود، در چنین مواقع باید از علمای معتبر پرسید.

همچنین اگر حرکات «فتحه، ضمّه، کسره و سکون» را جابجا نمود، باید از یک عالم دینی جویای حال شده و مسأله را از او پرسید.

فائده چهارم

آنچه در علم تجوید، مهمّ و ضروری به‌حساب می‌آید، بحث مخارج و صفات لازمه حروف هستند و هدف از فراگیری این علم، جلوگیری از اشتباهاتی است که در این موارد رخ می‌دهد، به همین مناسبت مخارج و صفات لازمه حروف از همه جلوتر ذکر شدند.

اکنون آنچه متعلّق به صفات محسّنه {مربوط به زیبایی و حُسن تلاوت} هستند بیان می‌شوند؛ زیرا از جهت رتبه و اهمیت در درجه دوم قرار دارند، اگر چه عموم مردم به این قسمت روی می‌آورند؛ زیرا از رعایت کردن آن‌ها صدا زیبا می‌شود و مردم بیشتر به همین طرف علاقه‌مند هستند. و چون مخارج و صفات لازمه با صوت ارتباطی ندارند، کمتر به طرف آن‌ها توجّه می‌شود {از این رو اگر مخارج و یا صفات لازمه حروف رعایت نشوند، در خیلی موارد اساس و بنیان حرف از بین می‌رود، ولی عدم رعایت احکام حروف، تنها از زیبایی و روانی حرف می‌کاهد و خللی به بنیاد آن وارد نمی‌کند}.

فائده پنجم

همان‌طورکه بی‌توجّهی نسبت به تجوید نوعی سهل‌انگاری است، این هم نوعی بزرگ‌منشی است که شخص با یاد گرفتن چند قاعده خود را کامل دانسته و دیگران را پایین تصوّر کند و نماز آن‌ها را

فاسد بداند و یا پشت سر کسی اقتدا نکند. علمای محقّق هرگز فتوای گناهکار بودن و یا فاسد بودن نمازهای عموم مردم را نمی‌دهند، در این مورد راه اعتدال و میانه، کار علمایی است که با وجود ضروری دانستن قرائت، به علوم دیگر مثل فقه و حدیث نیز اِشراف دارند.

درس ششم

در بیان صفات محسّنه و محلّیه[1]

باید دانست که صفات محسّنه به همه حروف مربوط نمی‌شوند، فقط هشت حرف هستند که در برخی حالات بر آن‌ها صفاتی عارض می‌شود.

این حروف عبارتند از:

۱ـ حرف «**لام**».

۲ـ حرف «**راء**».

۳ـ «**میم**» ساکن و مشدّد.

٤ـ «**نون**» ساکن و مشدّد.

تنوین هم در نون ساکن داخل است، اگرچه در کتابت «ن» نوشته نیست، ولی در هنگام خواندن «ن» وجود دارد، مانند: «بـًا» کـه بـا دو فتحه به این شکل خوانده می‌شود: «بَن»

٥ـ «**الف**»ی که ماقبلش همیشه مفتوح است.

٦ـ «**واو**» ساکنی که ماقبلش مضموم {حرف مدّ} یا مفتوح {واو لین} باشد.

٧ـ «**یاء**» ساکن، وقتی که ماقبلش مکسور {حرف مدّ} یا مفتوح {یاء لین} باشد.

٨ـ «**همزه**» که ماهیت آن در مخرج اوّل توضیح داده شد.

بعضی از صفات این حروف در ضمن قرائت استاد، خود به خود ادا می‌شوند و نیازی به بیان آن‌ها نیست، به عنوان مثال: الف، واو، یاء و

---

[1]. در بسیاری از کتاب‌های تجوید، از این بحث به‌عنوان «احکام حروف» یاد می‌شود.

همزه گاهی خوانده شده و گاهی حذف می‌شوند {مانند: ﴿إِنَّآ أَوۡحَيۡنَا ـ يَهۡدِيٓ إِلَى ـ قُولُوٓاْ ءَامَنَّا ـ ٱلَّذِينَ﴾؛ که حروف مدّ و همزه خوانده شدند. و یا مانند: ﴿وَٱسۡتَبَقَا ٱلۡبَابَ ـ فِي ٱلۡبُيُوتِ ـ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ ـ وَٱلَّذِينَ﴾؛ که حروف مدّ و همزه حذف شدند} .

ما فقط صفاتی را بیان می‌کنیم که به مطلق تلاوت استاد {و یا به مجرّد استماع تلاوت قرآن کریم} قابل درک نیستند، بلکه خود شخص باید همّت نموده و آن‌ها را یاد بگیرد، مانند: پُر خواندن و یا باریک‌خواندن، موارد غنّه، کشش مدّها و غیره.

اکنون احکام هر یک از حروف هشتگانه را جداگانه توضیح خواهیم داد.

درس هفتم

احکام «لام»

{حرف «لام» فقط در لفظ جلاله «الله» پُر یا باریک خوانده می‌شود، بدین‌صورت که:}

اگر قبل از «لامِ» لفظِ جلاله‌ی «اللّٰه» حرکت فتحه یا ضمّه قرار داشته باشد، لفظ جلاله پر خوانده می‌شود، مانند: ﴿أَرَادَ ٱللَّهُ ـ رَفَعَهُ ٱللَّهُ﴾.

این حالتِ پُر خواندن را «تفخیم» می‌گویند.[1]

و اگر قبل از لفظ جلاله، حرکت کسره باشد، باریک خوانده می‌شود، مانند: ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ﴾.

این نوع باریک‌خواندن را «ترقیق» می‌گویند.

غیر از لامِ لفظِ جلاله، بقیّه لام‌ها باریک خوانده می‌شوند، مانند: ﴿مَا وَلَّىٰهُمۡ ـ كُلُّهُۥ﴾.

تذکّر:

در ﴿ٱللَّهُمَّ﴾ نیز همین قاعده اجرا می‌شود، زیرا در آن لفظ جلاله «اللّٰه» وجود دارد {مانند: ﴿سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ ـ وَإِذۡ قَالُواْ ٱللَّهُمَّ ـ قُلِ ٱللَّهُمَّ﴾}.

---

[1]. برای پرخواندن لام لفظ جلاله، اصطلاح «تغلیظ» نیز به کار می‌رود.

درس هشتم

احکام «راء»

قاعده (۱)

اگر حرف «راء» حرکت فتحه یا ضمّه داشته باشد، پر خوانده می‌شود، مانند: ﴿رَبُّكَ- رُبَمَا﴾.

اگر حرف «راء» حرکت کسره داشته باشد، باریک خوانده می‌شود، مانند: ﴿رِجَالٌ﴾.

تذکّر:

«راء مشدّد» در حکم یک «راء» است، لذا طبق حرکتِ خودش، پر یا باریک خوانده می‌شود، مانند: ﴿سِرًّا﴾ که پر خوانده می‌شود؛ ﴿دُرِّيٌّ﴾ که باریک خوانده می‌شود.

بعضی افراد نا آگاه بر این باورند که «راء مشدّد» از دو «راء» تشکیل شده، اوّلی ساکن و دوّمی متحرک {و طبق آن حکم نموده، «راء» را پر یا باریک می‌خوانند} این پندار کاملاً اشتباه است {زیرا «راء مشدّد»، یک حرف محسوب می‌شود}.

قاعده (۲)

اگر حرف «راء»، ساکن باشد، باید ماقبل آن را دید که چه حرکتی دارد، پس اگر حرکت ماقبلِ «راء»، مفتوح یا مضموم باشد، «راء» پر خوانده می‌شود، مانند: ﴿بَرْقٌ- يُرْزَقُونَ﴾.

و اگر ماقبل حرف «راء»، مکسور باشد، باریک خوانده می‌شود، مانند: ﴿أَنذِرۡهُمۡ﴾.

ولی این «راء» {ساکن ماقبل مکسور} را به سه شرط می‌توان باریک خواند:

شرط اول

کسره ماقبلِ «راء» اصلی باشد نه عارضی، زیرا اگر کسره عارضی باشد، باریک خوانده نمی‌شود، مانند: ﴿ٱرۡجِعُوٓاْ﴾؛ در این کلمه «راء» ساکن و ماقبلش مکسور است، ولی باریک خوانده نمی‌شود، زیرا کسره ماقبلِ «راء»، عارضی است.

تشخیص کسره اصلی و عارضی برای کسانی که با زبان عربی آشنایی ندارند دشوار است؛ چنین افرادی باید از کسانی که با دستور زبان عربی آشنایی دارند، جویای مسأله شوند.

شرط دوّم

حرف «راء» و کسره ماقبل در یک کلمه باشند، چون اگر در دو کلمه قرار داشته باشند باز هم «راء» باریک خوانده نمی‌شود، مانند: ﴿رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ـ أَمِ ٱرۡتَابُوٓاْ﴾ [1]

یادگرفتن این شرط نسبت به شرط قبلی آسان‌تر است، زیرا اکثر مردم عموماً یک کلمه و دو کلمه را تشخیص می‌دهند.

شرط سوّم

بعد از «راء» در همان کلمه، حرفی از حروف استعلاء نیاید، چون اگر حرف استعلاء بیاید، «راء» پر خوانده می‌شود، در درس صفات با

---

[1]. درة الفرید.

در این گونه مثال‌ها حرف راء پر خوانده می‌شود، زیرا کسره ماقبل در کلمه‌ای دیگر قرار دارد.

حروف استعلاء آشنا شدید، مانند: ﴿قِرۡطَاس ـ إِرۡصَادًا ـ فِرۡقَةٍ ـ (مِرۡصَادًا) ـ لَبِٱلۡمِرۡصَاد﴾.

در همه این کلمات، حرف «راء» پر خوانده می‌شود و در تمام قرآن همین پنج کلمه هستند که قاعده مذکور در آن‌ها جاری می‌شود[1]، لذا شناخت آن هم چندان مشکل نیست.

تذکّر (۱)

مطابق با شرط سوّم، حرف «راء» در عبارت ﴿كُلُّ فِرۡقٍ﴾ نیز تفخیم می‌شود، ولی چون «قاف» حرکت کسره دارد، بعضی آن را با ترقیق خوانده‌اند. به هر حال هر دو صورت {تفخیم و ترقیق} در آن جایز است.[2]

تذکّر (۲)

در شرط سوّم گفته شد که اگر بعد از «راء» در یک کلمه، حرفی از حروف استعلاء بیاید، راء پر خوانده می‌شود. قیدِ «در یک کلمه» به این خاطر آورده شد که اگر حرف استعلاء در کلمه‌ای دیگر بیاید اعتبار ندارد، مانند: ﴿أَنذِرۡ قَوۡمَكَ ـ فَٱصۡبِرۡ صَبۡرًا﴾. لذا حرف «راء» در این دو مورد باریک خوانده می‌شود.

قاعده (۳)

اگر حرف «راء» ساکن بوده و ماقبلش نیز ساکن باشد، آنگاه ماقبلِ ماقبلِ آن را باید دید؛ پس اگر مفتوح یا مضموم باشد، «راء» پر

---

[1]. در متن کتاب، فقط به چهار کلمه اشاره شده است. در واقع پنج کلمه هستند که جهت تکمیل بحث، آن را متذکر شدیم.

[2]. البته ترقیق آن برای دستگاه تکلم راحت‌تر است.

خوانده می‌شود، مانند: ﴿لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ - بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ در این دو مثال {که فقط در حالت وقف پیش می‌آید} حرف «راء» ساکن، حرف «دال» و «سین» نیز ساکن، و حرف «قاف» حرکت فتحه و «عین» حرکت ضمّه دارد، لذا در هر دو کلمه «راء» پر خوانده می‌شود.

و اگر {حرکت ماقبلِ راء} مکسور باشد، باریک خوانده می‌شود، مانند: ﴿ذِي ٱلذِّكۡرِ﴾[1] در این مثال، حرف «راء» و «کاف» ساکن هستند و «ذال» حرکتِ کسره دارد، از این‌رو حرف «راء» باریک خوانده می‌شود.

تذکّر (۱)

در صورتی که حرف «راء» ساکن باشد و ماقبل آن «یاء ساکن» باشد، حرکت قبل از یاء ساکن اعتباری ندارد؛ زیرا این «راء» در هر حال باریک خوانده می‌شود[2]، مانند: ﴿خَيۡرَ - قَدِيرَ﴾؛ {این قاعده نیز فقط در حالت وقف ممکن است}.

تذکّر (۲)

هرگاه بر کلمه ﴿مِصۡرَ﴾ و ﴿عَيۡنَ ٱلۡقِطۡرِ﴾ وقف صورت گیرد، طبق همین قاعده شماره سه، حرف «راء» باید باریک خوانده شود، اما از آنجایی که علمای قرائت، «راء» را در این مورد با تفخیم و ترقیق خوانده‌اند، لذا هر دو صورت خواندن جایز است، امّا بهتر است حرکت خود «راء» مدّ نظر قرار گیرد، از این‌رو در کلمه ﴿مِصۡرَ﴾

---

[1]. این مورد نیز فقط در حالت وقف ممکن است.

[2]. زیرا حرف «ی» قائم مقام دو کسره است.

تفخیم أولی است چون حرکت فتحه دارد و در ﴿ٱلۡقِطۡرِ﴾ ترقیق أولی است، چون «راء» حرکت کسره دارد.

تذکّر (۳)

هرگاه بر کلمه ﴿إِذَا يَسۡرِ﴾ در سوره فَجر وقف شود، طبق قاعده شماره سه {راء ساکن، ماقبل ساکن، ماقبلِ ماقبل مفتوح} حرف «راء» باید پر خوانده شود، لیکن بعضی از قاریان باریک خواندنش را أولی دانسته‌اند، ولی این روایت ضعیف است، بنا بر این «راء» طبق قاعده مذکور پر خوانده می‌شود.[1]

قاعده (٤)

در قرآن یک مورد بعد از «راء»، اماله وجود دارد، حرکت «راء» را به منزله کسره تصوّر نموده باریک بخوانید، آن یک مورد عبارت است از ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ مَجۡرٜىٰهَا وَمُرۡسَىٰهَآ﴾ {هود ۴۱}

{اماله به‌معنای میل دادن فتحه به کسره و الف به طرف یاء} و در فارسی به آن «یای مجهول» می‌گویند. بنابراین حرف «راء» در ﴿مَجۡرٜىٰهَا﴾ باریک خوانده می‌شود.[2]

---

[1]. بعضی از علمای محقّق، ترقیق را بهتر دانسته‌اند. در هر صورت، ترقیق و تفخیم هر دو جایز است. همچنین مانند وقف بر: فَاَسرِ ـ نُذُرِ، زیرا این کلمات در اصل «یَسرِی» ـ «فأسرِی» و «نُذُرِی» بوده‌اند. مراجعه شود به کتاب های: أحکام قراءۀ القرآن الکریم شیخ محمود خلیل الحصری ص ١٦٠ و نهایۀ القول المفید شیخ محمّد مکّی ص ١٥٨

[2]. اماله را می‌توان به کسره فارسی تشبیه داد (البته کسره کشیده) مانند: آرِه ـ بلِه؛ و در زبان اردو مانند راء کلمه: قَطرِے ـ هَمارِے ـ تُمَهارِے

قاعده (۵)

حرف «راء» اگر به‌سبب وقف ساکن شود، طبق قواعد گذشته باید به حرکت ماقبل و یا ماقبل ماقبلش نگاه کرده آن‌گاه آن را پر یا باریک خواند. این مطلب را هم به‌خاطر داشته باشید که زمانی ما حرکت ماقبل را نگاه می‌کنیم که حرف «راء» را کاملاً با سکون بخوانیم {که آن را در اصطلاح «وقف إسکان» می‌گویند} و روش عمومی وقف است.

لیکن نوع دیگری از وقف وجود دارد و آن این‌که هنگام وقف، حرف کاملاً ساکن نمی‌ماند، بلکه حرکت آخر آن به‌صورت ضعیف ادا می‌شود که این نوع وقف را «رَوم» می‌گویند.

وقف رَوم فقط بر کسره و ضمّه جایز است که تفصیل آن در درس سیزدهم خواهد آمد. مقصد از آوردن این بحث این است که اگر کسی وقف به رَوم کرد، ماقبلش را نگاه نکند، بلکه حرکت خود «راء» را مدّ نظر قرار داده پر یا باریک بخواند، مانند: ﴿وَٱلْفَجْرِ﴾ که اگر بر این کلمه وقف به رَوم کند، حرف «راء» باریک خوانده می‌شود[1] و مانند: ﴿مُنتَصِرٌ﴾ که اگر بر آن وقف روم کند، «راء» پر خوانده می‌شود.[2]

---

[1]. زیرا وقف به روم حکم حرکت را دارد و حرکت «راء» در اینجا کسره است، لذا باریک ادا می‌شود.

[2]. بحث روم و اشمام برای عموم مردم هیچ کاربردی ندارد، البته برای اهل فن، شناخت آن خالی از لطف نیست.

درس نهم

احکام میم ساکن و مشدّد

قاعده (۱)

اگر حرف میم، مشدّد باشد، در آن غنّه ضروری است.[۱]

صدایی که از بینی خارج شود به آن «غنّه» می‌گویند، مانند: ﴿لَمَّا﴾ و در این حالت به آن «حرف غنّه» گفته می‌شود.[۲]

فائده

مقدار کشش غنّه به اندازه یک الف است، و آسان‌ترین روش دانستن یک الف این است که انگشتی باز یا بسته شود، البته این فقط یک تخمین است و شناخت دقیق آن را باید از استاد ماهر و باتجربه‌ای به‌صورت شفاهی یاد گرفت.

قاعده (۲)

{میم ساکن سه حالت دارد: ادغام ـ اخفاء ـ اظهار}

۱ـ ادغام

اگر بعد از میم ساکن، میم دیگری بیاید، آنجا ادغام صورت می‌گیرد، یعنی هر دو میم یکی شده و به‌صورت یک میم مشدّد درآمده با غنّه خوانده می‌شود[۳]، مانند: ﴿إِلَيۡكُم مُّرۡسَلُونَ﴾؛ و این را «ادغام صغیر مثلَین»[۴] می‌گویند.

---

[۱]. یعنی به اندازه دو حرکت.

[۲]. حروف غنه دو حرف «م» و «ن» هستند.

[۳]. حقیقة التجوید. به مقدار دو حرکت.

[۴]. ادغام «صغیر» به ادغامی می گویند که حرف اول ساکن و حرف دوم متحرک باشد. «مثلین» یعنی دو حرف هم‌مثل، اوّلی ساکن و دوّمی متحرک، در همدیگر ادغام شود.

۲. اخفاء شفوی

اگر پس از میم ساکن، حرف «ب» قرار بگیرد، آنجا اخفاء با غنّه انجام می‌گیرد.

مراد از اخفاء این است که در وقت ادای میم، قسمت خشکی لبها را با نرمی به هم متّصل نموده، به اندازه یک الف غنّه کند، سپس از قسمت تری لبها حرف «ب» را ادا نموده و سپس از هم جدا کند[۱]، مانند: ﴿وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَّهِ﴾.

این را «اخفای شفوی» می‌گویند.

۳. اظهار شفوی

اگر بعد از میم ساکن، غیر از میم و باء، حرف دیگری بیاید، میم اظهار می‌شود، یعنی از مخرج خود {به‌صورت طبیعی و} بدون غنّه، آشکار خوانده می‌شود، مانند: ﴿أَنۡعَمۡتَ﴾ و این را «اظهار شفوی» می‌گویند.

تذکّر

عدّه‌ای از حافظان قرآن به زعم خود، سه حرف «ب»، «و» و «ف» را در اخفاء و اظهار شریک دانسته و آن را «قاعده بوف» نام گذاشته‌اند. بعضی در هر سه اخفاء و بعضی دیگر در هر سه اظهار و گروهی دیگر در اظهارِ میم ساکن {قبل از «واو» و «فا»} آن را نوعی حرکت می‌دهند، مانند: ﴿عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ - ﴿يَمُدُّهُمۡ فِي﴾.

این‌ها همه خلاف قاعده‌اند، عمل گروه اول و سوم کاملاً اشتباه و عمل گروه دوم قولی ضعیف است.[۲]

---

[۱]. جهد المقل.

[۲]. درة الفرید. همه این موارد نادرست است.

درس دهم

احکام نون ساکن و تنوین و نون مشدّد

تنوین نیز در نون ساکن داخل است، چنانچه در درس ششم خواندید؛ ما نیز به‌خاطر سهولت، تنوین را به همراه نون ساکن ذکر می‌کنیم.

قاعده (۱)

اگر حرف «ن» مشدّد باشد، در آن غنّه ضروری است[۱] و همانند میمِ مشدّد به آن «حرف غنّه» می‌گویند.

قاعده (۲)

{نون ساکن و تنوین چهار حالت دارد: اظهار ـ ادغام ـ اقلاب ـ اخفاء}.

۱. اظهار

{در لغت به‌معنای ظاهر نمودن؛ و در اصطلاح تجویدی به‌معنای تلفّظ حرف از مخرج خودش به‌صورت واضح و آشکار}

هرگاه بعد از نون ساکن و تنوین یکی از حروف حلقی «ء هـ ح خ ع غ» قرار بگیرد، نون اظهار می‌شود {یعنی به‌صورت طبیعی از مخرج خود ادا شده} و به اندازه دو حرکت غنّه نمی‌شود، مانند: ﴿أَنۡعَمۡتَ﴾ ـ ﴿سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ﴾ و غیره

این اظهار را «اظهار حلقی» می‌نامند.

حرف حلقی شش بود ای نور عین   همزه هاء و حا و خا و عین و غین

---

[۱]. یعنی به اندازه دو حرکت.

جدول اظهار

حروف اظهار	نون ساکن در یک کلمه	نون ساکن در دو کلمه	تنوین
همزه	يَنْئَوْنَ	مَنْ ءَامَنَ	عَذَابًا أَلِيمًا
هـ	مِنْهُمْ	أَنْ هَدَىٰكُمْ	سَلَٰمٌ هِيَ
ح	يَنْحِتُونَ	إِنْ حِسَابُهُمْ	عَلِيمًا حَكِيمًا
خ	وَٱلْمُنْخَنِقَةُ	مِنْ خَيْرٍ	لَطِيفًا خَبِيرًا
ع	ٱلْأَنْعَٰمَ	مِنْ عَلَقٍ	أَجْرًا عَظِيمًا
غ	فَسَيُنْغِضُونَ	مِنْ غِلٍّ	عَفُوًّا غَفُورًا

۲ـ ادغام

{در لغت به‌معنای آمیختن و یکجا کردن؛ و در اصطلاح عبارت است از داخل نمودن یک حرف در حرف دیگر، به‌گونه‌ای که هر دو حرف یکی شده و حرف دوّم مشدّد گردد} .

هرگاه بعد از نون ساکن و تنوین یکی از شش حرفی که در کلمه «يَرْمَلُون» گردآمده‌اند قرار بگیرد، آنجا ادغام صورت می‌گیرد.

یعنی حرف اوّل به حرف دوّم تبدیل می‌شود، مانند: ﴿مِن لَّدُنْهُ﴾ که نون در لام ادغام شده و در خواندن فقط لام تلفّظ می‌شود، اگر چه نون نوشته و در جای خود باقی است.

ادغام بر دو قسم است: ادغام باغنّه ـ ادغام بدون غنّه

در چهار حرف «ینمو» غنّه به اندازه یک الف کشیده می‌شود، مانند: ﴿مَن يُؤۡمِنُ﴾ ـ ﴿بَرۡقٞ يَجۡعَلُونَ﴾ و غیره

این را «ادغام باغنّه» می‌گویند.

و در دو حرف «ل» و «ر» بدون غنّه ادغام می‌شود، مانند: ﴿مِن لَّدُنۡهُ﴾؛ در اینجا ذرّه‌ای آواز در مجرای بینی نمی‌رود و فقط لام به‌صورت مشدّد خوانده می‌شود. این را «ادغام بدون غنّه» می‌گویند.

البته ادغام در حروف «یرملون» یک شرطی دارد و آن این‌که «نون» و حروف «یرملون» در دو کلمه باشند وگرنه اظهار می‌شود، مانند: ﴿ٱلدُّنۡيَا ـ قِنۡوَان ـ بُنۡيَٰن ـ صِنۡوَان﴾.

در تمام قرآن همین چهار مثال برای یک کلمه وجود دارد که در آن‌ها فقط اظهار است و به آن «اظهار مطلق» می‌گویند.

جدول ادغام

حروف ادغام	نون ساکن در دو کلمه	تنوین
ی	مَن يَشَآءُ	لِقَوۡمٍ يُؤۡمِنُونَ
ر	مِن رَّبِّكَ	غَفُورٌ رَّحِيمٌ
م	مِن مَّآءٍ	صِرَٰطًا مُّسۡتَقِيمًا
ل	لَّئِن لَّمۡ يَنتَهِ	هُدًى لِّلۡمُتَّقِينَ
و	مِن وَلِيٍّ	ضَرًّا وَلَا نَفۡعًا
ن	أَن نَّمُنَّ	يَوۡمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ

۳. اقلاب

{در لغت به‌معنای تبدیل نمودن ـ تغییر دادن؛ و در اصطلاح به‌معنای تبدیل نمودن نون ساکن به میم} .

هرگاه پس از نون ساکن و تنوین حرف «ب» قرار گیرد، نون ساکن یا تنوین به میم بدل شده همراه باغنّه اخفا می‌شود، مانند: ﴿مِن بَعۡدِ﴾ ـ ﴿سَمِيعُۢ بَصِيرٌ﴾.

در بعضی از چاپ‌های قرآن جهت سهولت و تشخیص اقلاب، بعد از نون ساکن و تنوین، میم کوچکی می‌نویسند، به این شکل: ﴿مِنۢ بَعۡدِ﴾.

این نوع تبدیل را «إقلاب» یا «قلب» می‌نامند.

طریقه اخفای میم در نزد «ب» همانند اخفای شفوی است، چنانچه در درس نهم، قاعده دوّم بیان شد.[۱]

جدول اقلاب

حرف اقلاب	نون ساکن در یک کلمه	نون ساکن در دو کلمه	تنوین
ب	أَنۢبِيَآءَ	مِنۢ بَعۡدِهِ	جَزَآءَۢ بِمَا

٤. اخفاء

{در لغت به‌معنای پوشاندن و مخفی کردن؛ و در اصطلاح عبارت است از حالتی بین اظهار و ادغام همراه باغنّه}.

هرگاه بعد از نون ساکن و تنوین حرفی غیر از حروف حلقی و یرملون و حرف «ب» قرار گیرد، نون ساکن و تنوین همراه باغنّه اخفا می‌شود.

حروف اخفاء پانزده تا هستند: «ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک»[۲]

«الف» چون‌که بعد از نون ساکن قرار نمی‌گیرد، بدین‌جهت هیچ یک از احکام مذکور به آن تعلّق نمی‌گیرد.[۳]

---

[۱]. یعنی قسمت خشکی لب‌ها به نرمی متصل شوند و به اندازهٔ یک الف غنه صورت گیرد، سپس از تری لب‌ها حرف «ب» ادا شود.

[۲]. علامه جمزوری بخاطر سهولت، حروف اخفاء را در اوائل کلمات ذیل گردآورده است:

صِف ذا ثَنا کَم جادَ شَخصٌ قَد سَما   دُم طَیِّبًا زِد فِی تُقًی ضَع ظَالِما

[۳]. درة الفرید.

مراد از «اخفاء» یعنی این‌که نون ساکن و تنوین را از مخرج اصلی آن ادا ننموده، بلکه آواز را در خیشوم مخفی کند، به‌گونه‌ای که نه ادغام باشد و نه اظهار؛ یعنی در حالتی میانه قرار گیرد، نه مانند اظهار سر زبان به کام بخورد و نه مانند ادغام از مخرج حرف بعد تلفّظ شود، بلکه بدون دخالت زبان و بدون تشدید، لازم است صفت غنّه به اندازه یک الف کشیده شود.[1]

تا زمانی‌که استاد ماهری برای تمرین عملی اخفاء میسّر شود، فعلاً باغنّه بخواند، چون‌که اخفاء و غنّه هر دو مشابه یکدیگرند[2]، مانند: ﴿ءَأَنذَرۡتَهُمۡ﴾ ـ ﴿قَوۡمٍ ظَلَمُواْ﴾ و غیره

در زبان فارسی نیز کلمات فراوانی یافت می‌شوند که در آن‌ها اخفاء صورت می‌گیرد، مانند: پند ـ قند ـ طنز ـ بانک ـ سرانجام ـ منفجر. دقّت کنید در این مثال‌ها نون نه از مخرج خود تلفّظ می‌شود و نه در کلمه بعد ادغام می‌شود.

اخفای این نون را «اخفای حقیقی» می‌گویند.

---

[1]. ذکر این نکته لازم است که در حالت اخفاء، زبان به طرف حرف بعد مایل می‌شود، به‌جز حرف «ف» که زبان در آن نقشی ندارد، چون این حرف شفوی است و از لب پایین ادا می‌شود.

[2]. فرق اخفاء و غنّه این است که در غنه نون، سر زبان کاملاً به کام بالا متّصل می‌شود، ولی در اخفاء، سر زبان به مخرج نون اتّصال ندارد. به تعبیری دیگر: هر اخفاءی را غنّه لازم است، اما هر غنّه‌ای را اخفاء لازم نیست.

جدول اخفاء

حروف اخفاء	نون ساکن در یک کلمه	نون ساکن در دو کلمه	تنوین
ت	كُنتُم	فَلَن تَجِدَ	عَدۡنٍ تَجۡرِى
ث	ٱلۡأُنثَىٰ	أَن ثَبَّتۡنَٰكَ	مَآءً ثَجَّاجًا
ج	ٱلۡإِنجِيلَ	مِن جُوعٍ	خَلۡقٍ جَدِيدٍ
د	أَندَادًا	مِن دُونِهِ	مَآءٍ دَافِقٍ
ذ	مُنذِرِينَ	عَن ذِكۡرِى	ظِلٍّ ذِى ثَلَٰثِ
ز	أَنزَلۡتُ	مِن زَوَالٍ	صَعِيدًا زَلَقًا
س	ٱلۡإِنسَٰنُ	مِن سَبِيلٍ	كَلِمَةٌ سَبَقَتۡ
ش	مَنشُورًا	فَمَن شَهِدَ	صَبَّارٍ شَكُورٍ
ص	وَٱلۡأَنصَابُ	مِن صِيَامٍ	قَوۡمًا صَٰلِحِينَ
ض	مَنضُودٍ	وَمَن ضَلَّ	مَعِيشَةً ضَنكًا
ط	ٱنطَلِقُواْ	مِن طَيِّبَٰتِ	بَلۡدَةٌ طَيِّبَةٌ
ظ	فَٱنظُرُواْ	عَن ظُهُورِهِمۡ	قُرًى ظَٰهِرَةً
ف	أَنفُسِهِمۡ	مِن فَوۡقِهِمۡ	مَآءً فُرَاتًا
ق	يَنقَلِبُ	مِن قَبۡلِ	شَيۡءٍ قَدِيرًا
ک	مِنكُمۡ	إِن كُنتُمۡ	ذِكۡرًا كَثِيرًا

درس یازدهم

احکام مدّ

حروف مدّی سه تا هستند:

۱ـ الف ساکن، ماقبل مفتوح

۲ـ واو ساکن، ماقبل مضموم

۳ـ یاء ساکن، ماقبل مکسور

قابل ذکر است: فتحه‌ای که به‌صورت الف کوتاه و ضمّه‌ای که به شکل معکوس و کسره‌ای که به مثل الف کوتاه نوشته می‌شود، همه در حکم حروف مدّی هستند. زیرا فتحه کشیده همان الف مدّی و ضمه معکوس همان واو مدّی و کسره کشیده همان یای مدّی است. {مانند: ﴿ٱلرَّحۡمَـٰنِ ـ بِهِۦ ـ لَهُۥ﴾}.

مد متّصل

اگر بعد از حرف مدّ، همزه بیاید و هر دو در یک کلمه باشند، به آن «مد متّصل» می‌گویند، مانند: ﴿سَوَآءٌ ـ سُوٓءُ ـ سِيٓـَٔتۡ﴾. و به آن «مدّ واجب» نیز گفته می‌شود.[۱]

مقدار کشش مد متّصل «سه الف» یا «چهار الف» است.[۲]

اندازه کششِ «یک الف» در درس نهم گذشت، در اینجا نیز با بستن یا باز کردن سه یا چهار انگشت اندازه تقریبی آن معلوم می‌شود.

---

[۱]. یعنی کشش آن در همه قرائات قرآنی الزامی است.

[۲]. این مقدار کشش جای شگفتی است، چون در هیچ منبع معتبری مقدار کشش مد متّصل در روایت حفص از عاصم سه و یا چهار الف، آن هم مازاد بر مد اصلی که می شود چهار و پنج الف... ذکر نشده است.

مقدار کششی که در بالا بیان شد، علاوه بر مقدار مدّ اصلی است، مثلاً در ﴿جَآءَ﴾ اگر بالفرض مدّ متّصلی نباشد، باز هم حرف الف به مقدار طبیعی خود کشیده می‌شود؛ بنابراین، مقادیر مدّ، مازاد بر مقدار اصلی مدّ هستند.[1]

مدّ منفصل

اگر بعد از حرف مدّ، همزه بیاید و هر دو در یک کلمه نباشند، به این معنا که حرف مدّ در آخر کلمه اول و همزه در اول کلمه دوّم قرار داشته باشد، مانند: ﴿إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ـ ٱلَّذِيٓ أَطۡعَمَهُم ـ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا﴾؛ آن را «مدّ منفصل» یا «مدّ جایز» می‌گویند.

مقدار کشش مدّ منفصل نیز «سه الف» یا «چهار الف» است.[2]

یادسپاری

در صورتی «مدّ منفصل» به وجود می‌آید و بر آن مدّ می‌شود که هر دو کلمه با هم وصل شوند، و اگر بر کلمه اول وقف شود، آن‌گاه حرف مدّ را نمی‌توان بیش از اندازه طبیعی آن کشید.

---

[1]. این مطلب را در ذهن داشته باشید که قول معتدل و مناسب درباره مقدار کشش مدّ متّصل این است که به‌غیر از مدّ اصلی، به اندازه «دو» و حداکثر «سه الف» کشیده شود. یعنی میزان مدّ متّصل در روایت حفص «توسّط» است و مقدار توسّط، دو الف و به قولی سه الف است. لذا آنچه مصنف آورده که به مقدار ٤ الف (آن هم مازاد بر مد اصلی) ثبوتی ندارد.

[2]. قول میانه همان است که گفتیم: به اندازه دو یا سه الف کشیده شود. البته به طریق جَزَری قصر آن نیز جایز است، یعنی علاوه از مدّ اصلی کشیده نشود. پس اگر شخصی در ابتدای تلاوت، مدّ منفصل را قصر کرد تا آخر باید قصر کند و اگر ابتدا توسط نمود تا آخر به توسط بخواند. مثال‌های دیگری از قبیل مدّ منفصل: «يأيها الَّذِينَ» ـ «يأدَمُ» ـ «هأنتُم» ـ «هؤلاءِ».

مدّ لازم

مدّی است که سبب آن سکون ذاتی بوده و همیشه در وقف و وصل با حرف مدّ همراه است.

{مدّ لازم بر چهار قسم است: مدّ لازم کلِمی مخفَّف ـ مدّ لازم کلِمی مثقَّل ـ مدّ لازم حرفی مثقَّل ـ مدّ لازم حرفی مخفَّف}

مدّ لازم کلِمی مخفّف

آنست که بعد از حرف مدّ، ساکن اصلی در یک کلمه قرار گیرد، مانند: ﴿ءَآلۡـَٰٔنَ﴾.

دقّت کنید حرف اوّل همزه و حرف دوّم «الف مدّی» است و حرف سوّم که بعد از الف مدّی قرار گرفته «لام ساکن» است و این ساکن در همه حال با کلمه همراه است {چه در وقف و چه در وصل}، لذا این را «کلِمی مخفّف»[1] می‌گویند.

{در تمام قرآن همین یک مثال ﴿ءَآلۡـَٰٔنَ﴾ برای مدّ لازم کلمی مخفّف وجود دارد و آن هم دو مرتبه در سوره یونس[2] تکرار شده است}.

مقدار کشش این مدّ، «سه الف» است.[3]

مدّ لازم کلمی مثقّل

آنست که بعد از حرف مدّ، حرفی مشدّد در یک کلمه قرار داشته باشد، مانند: ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾.

---

[1]. یعنی در کلمه واقع شده و بعد از حرف مدّ، حرفی خفیف که همان لامِ ساکن است قرار گرفته است.
یعنی در کلمه واقع شده و بعد از حرف مدّ، حرفی خفیف که همان لامِ ساکن است قرار گرفته است.

[2]. آیات ۵۱ و ۹۱.

[3]. در اصطلاح تجوید این مقدار مدّ لازم را «طول» می گویند.

در اینجا «الف» حرف مدّ است و حرف بعد از آن یعنی «لام» مشدّد واقع شده است. این نوع مدّ را «مدّ لازم کلمی مثقّل»[1] می‌گویند.

مقدار کشش این مدّ نیز «سه الف» است.[2]

حروف مقطّعات

در ابتدای بعضی از سوره‌های قرآن کریم حروفی به هم متّصل هستند که جدا جدا خوانده می‌شوند، مانند: ﴿الٓمٓ﴾ (الفْ ـ لامْ ـ میمْ) در ابتدای سوره بقره.

این‌ها را «حروف مقطّعه» می‌گویند.

در ﴿الٓمٓ﴾ حرف اول «الف» است که درباره آن هیچ قاعده قابل ذکری وجود ندارد، چون فاقد حرف مدّی است.

بقیّه حروف مقطّعات به دو گونه‌اند:

دسته اول آن‌هایی که سه حرفی‌اند، مانند: لامْ ـ میمْ ـ قافْ ـ نونْ

و دسته دوّم آن‌هایی که دو حرفی‌اند، مانند: طا ـ ها

درباره حروف مقطّعه دو حرفی در اینجا بحثی نیست {زیرا مدّ اصلی هستند و به بیش از اندازه طبیعی خود کشیده نمی‌شوند}.

ولی حروف مقطّعه‌ای که از سه حرف تشکیل شده‌اند همگی از جمله مدّهای لازم به‌شمار می‌آیند که به آن‌ها «مدّ لازم حرفی» می‌گویند و مقدار کشش آن‌ها سه الف {یعنی طول} است.

---

[1]. یعنی این مدّ در یک کلمه صورت گرفته و پس از حرف مدّ، حرفی ثقیل که همان تشدید است قرار گرفته؛ و این تشدید در اصل، همان ساکنی است که ادغام شده و به‌صورت حرف مشدّد درآمده است.

[2]. یعنی «طول»

مدّ لازم حرفی مثقّل

از میان حروف مقطعه سه حرفی اگر حرف آخر تشدید داشته باشد، آن را «حرفی مثقّل» می‌گویند، مانند: ﴿الٓمٓ﴾ که حرف لام وقتی با میم وصل می‌شود، دو میم با هم شده و تشدید به وجود می‌آید {الف لامّ میم}.[1]

مدّ لازم حرفی مخفّف

در حروف مقطّعه سه حرفی اگر حرف آخر ساکن باشد، آن را «حرفی مخفّف» می‌گویند، مانند: میم در ﴿الٓمٓ﴾ که آخرش ساکن است. {همچنین مانند: قافْ ـ نونْ ـ صادْ}

تذکّر (۱)

علّت این‌که در حروف مقطّعات سه حرفی مدّ صورت می‌گیرد این است که حرف وسطی از حروف مدّ بوده و حرف بعد از آن نیز ساکن و در مواردی مشدّد است، همانند «میمْ» در «الف لامّمیمْ» که حرف آخرش ساکن است؛ و مانند «لام» که حرف آخرش تشدید دارد، لذا در این‌گونه حروف مقطّعه باید به اندازه سه الف مدّ انجام گیرد.

مدّ لازم لین

از جمله حروف مقطّعات سه حرفی، یکی «عَین» است که حرف وسط آن مدّی نیست، بلکه حرف لین است.

---

[1]. بنابراین «لام» در «الم» مدّ لازم حرفی مثقّل است و مثال‌های این نوع در تمام قرآن در دو حرف یافت می‌شود، یکی همین «لام» در «الم» ـ «المص» ـ «المر»؛ و دیگری حرف «سین» در «طسم».

درباره مقدار کشش آن گفته شده که اگر مدّ نشود باز هم درست است. ولی بهتر این است که در آن مدّ صورت گیرد، مانند: «عَیْنْ» در ﴿کٓهیعٓصٓ﴾.

این نوع مدّ را «لازم لین» می‌گویند.[1]

تذکّر (۲)

در صورتی که آخرین حرف مقطّعه را در ابتدای سوره آل‌عمران که عبارت است از: ﴿الٓمٓ ﴿١﴾ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ﴾ با کلمه بعد وصل کنیم، جایز است که در آنجا مدّ کنیم یا اصلاً مد نکنیم {یعنی طول و قصر هر دو در آن جایز است} ولی اگر وقف کنیم همانند سایر مدّهای لازم حرفی {به مقدار طول} کشیده می‌شود.

مدّ عارض لِلسُّکون

هرگاه بعد از حروف مدّ، حرف ساکنی واقع شود که سکون آن اصلی نبوده بلکه عارضی باشد، یعنی هنگام وقف ساکن شده باشد، کشیدن و نکشیدن این مدّ اختیاری است، امّا بهتر این است که مدّ شود، مانند: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾؛ این نوع مدّ را «عارض للسّکون» یا «مدّ وقفی» می‌گویند.

این مدّ را می‌توان به اندازه سه الف کشید، که این مقدار را «طول» می‌گویند.

نیز می‌توان به اندازه دو الف کشید، که آن را «توسّط» می‌گویند.

---

[1]. تنها مثال این نوع مد، حرف «عَین» است که دو بار تکرار شده است، یکی در «کهیعص» در ابتدای سوره مریم و دیگری در «حم عسق» ابتدای سوره شوری؛ و دیگر مثالی برای آن در قرآن نیست.

این هم جایز است که به اندازه یک الف کشیده شود و این مقـدار کشیدن را «قصر» می‌نامند. کمتر از قصر ناجایز است، زیرا حرف مدّ از بین می‌رود.

در مدّ عارض للسّکون «طول» از همه بهتر است، سپس «توسّـط» و پس از آن «قصر». به همین خاطر آن را یکی از اقسام «مـدّ جـایز» شمرده‌اند.

این نکته را هم باید در ذهن داشت که اگـر کسی یکـی از ایـن موارد را اختیار نمود تا پایان تلاوت باید آن مقدار را رعایت کنـد، نـه اینکه در جایی «طول» و جایی «توسّط» و جایی دیگر «قصر» کنـد، زیرا این کار نامناسب است.

اگر کسی بر مدّ اصلی وقف کند، نمی‌تواند آن را همچون مدّ عارض للسکون به طول و توسط بخواند، چون قطعاً اشتباه است، مانند وقف بر: ﴿غَفُورًا﴾ ـ ﴿شَكُورًا﴾؛ که فقط قصر آن درست است.

مدّ عارض لین

همان‌گونه که کشش حروف مدّی در «مدّ عارض لِلسُّکون» جایز است، بر حروف لین نیز مد کردن درست است.

تعریف مدّ لین: هرگاه بعد از واو و یای ساکنی که ماقبل‌شان مفتوح است، حرفی به‌خاطر وقف ساکن شود، آن را «مدّ عارض لین» می‌گویند، مانند وقف بر: ﴿وَٱلصَّيۡفِ﴾ و ﴿مِّنۡ خَوۡفٍ﴾.

در این مدّ نیز «طول»، «توسط» و «قـصر» جـایز مـی‌باشـد، البتـه قصر بهتر، سپس توسط و بعد از آن طول اَولی است.

در تمام قرآن یک مورد «مدّ لازم لین» وجود دارد که بعد از حرف لین، سکون اصلی قرار گرفته است و آن حرف «عین» است، چنانچه در بحث مدّهای لازم گذشت.

تذکّر

کلّیه اقسام مدّ که قبلاً ذکر شدند، به آن‌ها «مدّ فرعی» اطلاق می‌شود، بدین معنا که از اصل مد، زائد هستند و بیش از آن کشیده می‌شوند.

مدّ اصلی شامل سه حرف «الف ـ واو ـ یاء» می‌باشد {چنانچه در ابتدای بحث مد گذشت} که به آن‌ها «مدّ ذاتی» یا «مدّ طبیعی» نیز می‌گویند.

لذا اگر حرف مدّ، کمتر از مقدار خود خوانده شود، ناقص شده و تبدیل به فتحه، ضمّه و یا کسره خواهد شد.

تفخیم و ترقیق «الف مدّی»

حرف «الف» در اصل باریک خوانده می‌شود، ولی اگر پیش از آن یکی از حروف مستعلیه {خُصَّ ضَغْطٍ قِظ} یا حرف «راءِ» مفتوح قرار داشته باشد و یا لام لفظ جلاله ﴿ٱللَّهِ﴾ که ماقبلش مفتوح یا مضموم باشد، در تمام این صورت‌ها «الف» نیز به پیروی از آن‌ها پر خوانده می‌شود.

این را نیز باید دانست که کلّیه حروفی که با تفخیم ادا می‌شوند، از خود مراتبی دارند و الفی که بعد از آن‌ها می‌آید نیز به تبع آن‌ها خواهد بود. از همه، تفخیم لفظ جلاله ﴿ٱللَّهِ﴾ بیشتر است، پس حرف «ط»، بعد از آن «ص» و «ض»، سپس «ظ»، و پس از آن «ق» و سپس «غ» و «خ» و در آخر مرتبه حرف«راء» خواهد بود.[1]

---

[1]. حقیقة التجوید.

ساختمان مدّ

مدّ اصلی

۱ـ الف ساکن، ماقبل مفتوح

۲ـ واو ساکن، ماقبل مضموم

۳ـ یاء ساکن، ماقبل مکسور

مدّ فرعی

۱ـ مدّ لازم کلِمی مثقّل

۲ـ مدّ لازم کلمی مخفّف

۳ـ مدّ لازم حرفی مثقّل

٤ـ مدّ لازم حرفی مخفّف

٥ـ مدّ لازم لین

٦ـ مدّ متّصل

۷ـ مدّ عارض للسکون

۸ـ مدّ منفصل

۹ـ مدّ عارض لین

درس دوازدهم

احکام همزه

شناخت برخی از قواعد همزه، بدون آشنایی با دستور زبان عربی، امکان‌پذیر نیست، بنابر این فقط به ذکر دو قاعده که همه تلاوت‌کنندگان به آن نیاز دارند، اکتفا می‌کنیم:

قاعده (۱)

در آخر جزء بیست و چهارم قرآن کریم، کلمه ﴿ءَأْعْجَمِی﴾ {سوره فصّلت آیه ۴۴} آمده است، همزه دوّم با نرمی خوانده می‌شود، این عمل را «تسهیل» می‌گویند.[۱]

قاعده (۲)

در سوره مبارکه حجرات {آیه ۱۱} آمده است: ﴿بِئۡسَ ٱلِٱسۡمُ ٱلۡفُسُوقُ بَعۡدَ ٱلۡإِيمَـٰنِ﴾؛ طریقه‌ی خواندن آن به این صورت است که «س» را در ﴿بِئۡسَ﴾ مفتوح بخوان! بلافاصله «ل» را با کسره خوانده و با حرف بعدی که «س» است وصل کن! بعد «م» را با «لامِ» کلمه بعدی متّصل بخوان.

مطلب این‌که دو همزه‌ای که در دو طرفِ «لام» قرار دارند {چون‌که همزه وصل هستند} کاملاً حذف شده و خوانده نمی‌شوند. {بدین‌صورت: بِئْسَ لِسْمُ الْفُسُوقُ}.

---

[۱]. حرف همزه بغیر از این یک مورد وجوبی، در تمام قرآن با «تحقیق» خوانده می‌شود.

درس سیزدهم

احکام وقف

فنّ تجوید شامل مخارج و صفات حروف می‌باشد که به لطف خداوند متعال به اندازه نیاز بیان شدند و سه علم دیگر یعنی: علم أوقاف[۱] ـ علم قرائات[۲] ـ علم رسم‌الخطّ[۳]؛ مکمّل این فنّ هستند.

یکی از مباحث علم اوقاف، طریقه وقف {بر جملات و کلمات قرآنی} است.

قاعده (۱)

کسی که با معانی و مفاهیم قرآن آشنایی ندارد، لازم است بر علاماتی که به منظور وقف مشخّص شده‌اند بایستد، ولی در میان آن‌ها وقف نکند، البته اگر مجبور شد از همان کلمه یا پیشتر از آن ابتدا نموده و به مابعد وصل کند.

و این مسأله که از کدام کلمه ابتدا کند، بدون درک معنی مشکل است، بنابر این اگر کسی معنای کلمات را نمی‌داند، در موارد مشکوک از اهل علم سؤال نماید، این نکته را هم در ذهن داشته باشد که در وسط کلمه هرگز وقف نکند، بلکه در آخر کلمه وقف نماید.[٤]

---

[۱]. یعنی علم وقف و ابتداء.

[۲]. یعنی کلمات مختلفی که به‌صورت تواتر بر آن‌حضرت ﷺ نازل شده‌اند، از جمله آن‌ها: قرائات سبعه و ثلاثه می‌باشند.

[۳]. یعنی هیئت و ساختار نوشتن کلمات قرآنی، به‌همان شکلی که در حضور آن‌حضرت ﷺ مکتوب شدند.

[٤]. لذا وقف بر «یقو» در کلمه «یقولون» نادرست است.

همچنین «وقف به حرکت» اشتباه است، چنانچه اکثر مردم به این شیوه وقف می‌کنند؛ مثلاً اگر کسی در آیات ابتدایی سوره بقره بر عبارت ﴿بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾ نفسش تمام شد، نباید حرف «کاف» را با فتحه بخواند، بلکه «کاف» را ساکن نماید.

همچنین «وصل به سکون» وقف به‌حساب نمی‌آید، چنانکه بعضی مردم آخر آیه را با سکون می‌خوانند و بدون اینکه تجدید نفس کنند، آیه بعدی را می‌خوانند؛ این عمل نیز صحیح نمی‌باشد.

این را نیز به یاد داشته باشید که در وقت ضرورت بر کلمات قرآنی به همان شکلی که نوشته شده‌اند وقف کنید، گرچه به گونه‌ای دیگر خوانده می‌شوند، مثلاً در ﴿أَنَاْ﴾ الفی که بعد از «ن» قرار گرفته، در خواندن {یعنی در حالت وصل} تلفّظ نمی‌شود؛ ولی اگر برآن وقف شود، الف خوانده می‌شود، و در صورت برگشت چون‌که با کلمه دیگر وصل می‌شود، «الف» خوانده نمی‌شود، این نکات را خوب به‌خاطر بسپارید، چون بعضی مواقع حافظان بزرگ نیز در این‌گونه موارد دچار لغزش می‌شوند.

یادسپاری

در آخر قاعده بالا توضیح دادیم که کلمه را به همان‌شکلی که نوشته شده بخوانید و مطابق آن وقف کنید؛ البته چند مورد از این قاعده مستثنی هستند، آنها عبارتند از:

۱ـ	﴿أَوۡ يَعۡفُوَاْ﴾	سوره بقره	آیه ۲۳۷
۲ـ	﴿أَن تَبُوٓأَ﴾	سوره مائده	آیه ۲۹

٣ـ	﴿لِتَتۡلُوَاْ﴾	سوره رعد	آيه ٣٠
٤ـ	﴿لَن نَّدۡعُوَاْ﴾	سوره كهف	آيه ١٤
٥ـ	﴿لِيَرۡبُوَاْ﴾	سوره روم	آيه ٣٩
٦ـ	﴿لِيَبۡلُوَاْ﴾	سوره محمّد	آيه ٤
٧ـ	﴿وَنَبۡلُوَاْ﴾	سوره محمّد	آيه ٣١
٨ـ	﴿ثَمُودَاْ﴾	سوره هود ٦٨ فرقان ٣٨ عنكبوت ٣٨ نجم ٥١	
٩ـ	دوّمين ﴿قَوَارِيرَاْ﴾	سوره دهر	آيه ١٦

در همه موارد مذكور، الف در هيچ حال خوانده نمى‌شود، نه در وصل و نه در وقف.

و در موارد ذيل «الف» در حالت وصل خوانده نمى‌شود و فقط در صورت وقف خوانده مى‌شود، آنها عبارتند از:

١ـ	﴿لَٰكِنَّاْ﴾	سوره كهف	آيه ٣٨
٢ـ	﴿ٱلظُّنُونَاْ﴾	سوره أحزاب	آيه ١٠
٣ـ	﴿ٱلرَّسُولَاْ﴾	سوره أحزاب	آيه ٦٦

٤ـ	﴿ٱلسَّبِيلَاْ ﴾	سوره أحزاب	آیه ٦٧
٥ـ	﴿سَلَٰسِلَاْ ﴾	سوره دهر	آیه ٤
٦ـ	اولین ﴿قَوَارِيرَاْ﴾	سوره دهر	آیه ١٥
٧ـ	لفظ ﴿أَنَاْ﴾	در تمام قرآن	ـــــــ

البته کلمه ﴿سَلَٰسِلَاْ﴾ را در حالت وقف نیز می‌توان بدون «الف» خواند، یعنی «سَلاسِلْ».

قاعده (۲)

کلمه‌ای که بر آن وقف صورت می‌گیرد، اگر آخرش ساکن است، در آن بحثی نیست {مانند: ﴿فَلَا تَقۡهَرۡ﴾ ـ ﴿فَحَدِّثۡ﴾ ـ ﴿وَٱنۡحَرۡ﴾} .

ولی اگر آخرش متحرک است، به سه روش می‌توان وقف نمود:

۱ـ وقف إسکان

به‌معنای ساکن کردن آخر کلمه. این همان روش مشهور و رایجی است که همه با آن آشنایی دارند.

{مانند وقف بر ﴿ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ یا ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ و ساکن نمودن آخر کلمه} .

۲ـ وقف رَوم

یعنی ظاهر کردن یک سوّم حرکت.

وقف رَوم بر فتحه جایز نیست، فقط بر کسره و ضمّه درست است، مانند: ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ که کسره «م» با صدای خفیف تلفّظ شود، و فقط کسانی می‌توانند آن را بشنوند که با قاری نزدیک باشند. و مانند: وقف بر ﴿نَسۡتَعِينُ﴾ که ضمّه «ن» با صدای ضعیفی خوانده شود.

و بر ﴿رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ﴾ وقف روم جایز نیست، چون حرکت فتحه دارد.

۳- وقف إشمام

وقفی است که با اشاره لبها انجام می‌گیرد، یعنی حرکت ظاهر نمی‌شود، بلکه آخر کلمه کاملاً ساکن شده و حرکت ضمّه با اشاره لبها نشاندهی می‌شود. این‌گونه وقف را «إشمام» می‌گویند.

اشمام بوسیله گوش قابل درک نیست، زیرا حرکت آن به هیچ وجه ادا نمی‌شود، فقط بیننده به وسیله چشم‌هایش می‌تواند تشخیص دهد که قاری وقف اشمام کرده است.

اشمام فقط بر حرکت ضمّه جایز و امکان‌پذیر است، و در فتحه و کسره جایز نیست، مانند: ﴿نَسْتَعِينُ﴾ که «ن» حرکت ضمّه دارد ولی کاملاً ساکن شده و ضمّه‌اش خوانده نمی‌شود و به جای آن، لبها به‌صورت غنچه درآمده و به ضمّه حرف اشاره می‌کند.

قاعده (۳)

کلمه‌ای که آخرش تنوین داشته باشد، می‌توان بر آن وقف روم نمود، ولی در وقت خواندن اثری از تنوین ظاهر نمی‌شود[۱] {مانند: ﴿بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ - ﴿شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾}.

قاعده (٤)

حرف «تائی» که به شکل هاء گرد «ة» نوشته می‌شود، اگر بر آن وقف صورت گیرد، تبدیل به «هاء» می‌گردد {مانند: ﴿ٱلْقَارِعَةُ﴾ - ﴿مَا ٱلْقَارِعَةُ﴾ ...} و در آن روم و اشمام جایز نخواهد بود.[۲]

---

[۱]. تعلیم الوقف از قاری عبدالله مکّی.

[۲]. تعلیم الوقف.

قاعده (۵)

روم و اشمام بر حرکت عارض جایز نیست، مانند: ﴿وَلَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ﴾ اگر کسی بر کلمه ﴿وَلَقَد﴾ وقف کند، باید «دال» را کاملا ساکن نموده و رَوم نکند، زیرا حرکتش عارضی است.[۱]

حرکت عارضی را کسی می‌تواند تشخیص دهد که با دانش عربی آشنا باشد. در موارد مشتبه می‌توانید از اهل فنّ جویا شوید.

قاعده (٦)

کلمه‌ای که بر آن وقف می‌کنید، در صورتی که حرف آخرش مشدّد باشد، در وقفِ روم و اشمام تشدید آن پابرجا خواهد بود، {مانند: ﴿لُجِّيّ﴾ - ﴿مُسْتَقِرٌّ﴾}.

قاعده (۷)

کلمه‌ای که بر آن وقف انجام می‌گیرد، در صورتی که تنوین نصب داشته باشد، تبدیل به «الف» می‌شود، مانند: ﴿فَإِن كُنَّ نِسَآءً﴾ که خوانده می‌شود: نِسَاءَا

قاعده (۸)

اگر بر مدّ عارضی که تعریفش در درس یازدهم گذشت، وقف روم صورت گیرد، مدّ انجام نمی‌گیرد {زیرا سبب مدّ که «سکون» است از بین می‌رود[۲]؛ و فقط قصر آن جایز است} مانند: ﴿ٱلرَّحِيمِ﴾ - ﴿نَسْتَعِينُ﴾؛ اگر حرکت آن‌ها به میزان کمی ظاهر شود، آنگاه مدّ کردن آن جایز نخواهد بود.[۳]

---

[۱]. تعليم الوقف.

[۲]. و روم، حکم حرکت را دارد.

[۳]. تعليم الوقف.

یعنی طول و توسط در آن جایز نیست. فقط قصر انجام گیرد.

درس چهاردهم

چند نکته مهم و متفرق

{در روایت حفص از عاصم}

نکاتی که اکنون یادآور می‌شویم، اغلب در دروس گذشته با آنها آشنا شدیم، ولی چون در ذیلِ مباحث بیان شده‌اند، شاید ذهن‌نشین نشده و یا کمتر مورد دقّت و توجّه قرار گرفتند؛ از این رو دوباره آن‌ها را با مسائل جدیدتری متذکّر می‌شویم.

نکته اوّل:

کلمه ﴿لَٰكِنَّا۠﴾ در عبارت ﴿لَّٰكِنَّا۠ هُوَ ٱللَّهُ﴾ سوره کهف (۳۸) با الف نوشته شده که در حالت وصل خوانده نمی‌شود، ولی اگر بر آن وقف شود، الف خوانده می‌شود.

نکته دوّم:

در ابتدای سوره مبارکه دهر {آیه ۴} کلمه ﴿سَلَٰسِلَاْ﴾ وجود دارد، پس از لامِ دوّم، «الف» وجود دارد، این «الف» در حالت وصل خوانده نمی‌شود، ولی اگر بر این کلمه وقف صورت گیرد، خواندن و نخواندن «الف» اختیاری است.

البته الفی که بعد از لامِ اول قرار دارد، در هر حال خوانده می‌شود.

نکته سوّم:

در سوره مبارکه دهر {آیات ۱۶ ـ ۱۵} آمده است: ﴿قَوَارِيرَاْ ۝١٥ قَوَارِيرَاْ﴾ این کلمه دوبار تکرار شده و در آخر هر دو، «الف» نوشته شده است. طریقه ادای آن چنین است که الف در کلمه دوّم در هیچ

حال خوانده نمی‌شود، نه در وصل و نه در وقف؛ و اگر بر کلمه اول وقف صورت گیرد، الف خوانده می‌شود، ولی اگر وصل شود الف خوانده نمی‌شود.

عموماً بر کلمه اول وقف می‌کنند، در این صورت الف آن خوانده می‌شود، ولی در کلمه دوّم خوانده نمی‌شود.

نکته چهارم:

در تمام قرآن یک مورد اماله وجود دارد و آن هم در کلمه ﴿مَجۡرٜىٰهَا﴾ است. {اماله به‌معنای میل دادن فتحه به کسره و الف به طرف یاء} که تفصیل آن در درس هشتم، قاعده چهارم گذشت.

نکته پنجم:

در سوره فصلت {آیه ۴۴} یک مورد تسهیل وجود دارد و آن هم کلمه ﴿ءَاۤعۡجَمِيّٞ﴾ است. شرح آن در درس دوازدهم، قاعده اول گذشت {که همزه دوّم به‌صورت نرم خوانده شود}.

نکته ششم:

در سوره حجرات {آیه ۱۱} آمده است: ﴿بِئۡسَ ٱلِٱسۡمُ ٱلۡفُسُوقُ بَعۡدَ ٱلۡإِيمَٰنِ﴾؛ همزه آن تلفّظ نمی‌شود، بلکه پس از کسره‌ی لام، سین با سکون خوانده می‌شود، مشروح آن در درس دوازدهم بیان شده است.

نکته هفتم:

در چهار کلمه ﴿لَئِنْ بَسَطتَ﴾ {مائده، آیه ۲۸} ـ ﴿أَحَطتُ﴾ {نمل، آیه ۲۲} ـ ﴿مَا فَرَّطتُمْ﴾ {یوسف، آیه ۸۰} ـ ﴿مَا فَرَّطتُ﴾ {زمر، آیه ۵۶} ادغام ناقص صورت می‌گیرد، یعنی حرف «ط» در «ت» کاملاً ادغام نمی‌شود[۱]، بلکه حرف «ط» با صفت استعلاء و اطباق خود، بدون قلقله تلفّظ شده و سپس حرف «ت» به‌صورت مشدّد و باریک ادا می‌شود.

و در ﴿أَلَمْ نَخْلُقكُّم﴾ {مرسلات، آیه ۲۰} بهتر است ادغام کامل صورت گیرد، یعنی «ق» تلفّظ نشود، بلکه به «ک» بدل شده، آن‌گاه به‌صورت مشدّد ادا شود.

نکته هشتم:

قاعده‌ای در بحث نون ساکن و تنوین گذشت که در حروف «یرملون» ادغام صورت می‌گیرد، از این قاعده دو مورد استثناء می‌باشند: ﴿نٓ وَٱلْقَلَمِ﴾ و ﴿یسٓ وَٱلْقُرْءَانِ ٱلْحَكِيمِ﴾ در این دو جا نون ساکن در حرف واو ادغام نمی‌شود.[۲]

نکته نهم:

حرف نون را در کلمه ﴿لَا تَأْمَنَّا﴾ سوره یوسف {آیه ۱۱} با اشمام بخوان[۳]!

---

[۱]. چون حرف «ط» قوی است و حرف «ت» ضعیف. و قوی در ضعیف ادغام نمی‌شود.

[۲]. این به طریق شاطبیه است و به طریق طیبه ابن جزری می‌توان با ادغام خواند.

[۳]. یعنی در وقت شروع غنّه، لب‌ها را جمع نموده و اشاره به ضمّه کند، زیرا این کلمه در اصل «لاتَأمَنُنَا» بوده است، معنایش چنین هست: چرا ما را امین نمی‌دانی؟ و اگر این کلمه بدون اشمام خوانده شود،

نکته دهم:

در قرآن کریم چند مورد «سَکته» وجود دارد؛ سَکته به‌معنای قطع صدا بدون جاری شدن نفَس؛ و سکته حکم وقف را دارد.

مثلاً در سوره قیامه آمده: ﴿وَقِيلَ مَنۜ رَاقٍ﴾ در این‌جا طبق قاعده‌ی ادغام نون ساکن و تنوین در حروف «یرملون»، باید ادغام صورت گیرد، ولی به علّت وجود سکته، ادغام عمل نمی‌کند. همچنین در سوره کهف {آیه ۱ و ۲} آمده است: ﴿عِوَجَاۜ ۝١ قَيِّمًا﴾ اگر در آیه اول این سوره وقف صورت نگیرد، بلکه با مابعد وصل شود، به‌خاطر وجود سکته، اخفاء انجام نمی‌گیرد و تنوین به الف تبدیل می‌شود {زیرا سکته حکم وقف را دارد}.

موارد سکت در روایت حفص، چهار تا می‌باشند:

۱ـ	﴿عِوَجَاۜ ۝١ قَيِّمًا﴾	سوره کهف	آیه ۱ و ۲
۲ـ	﴿مِن مَّرۡقَدِنَاۜ هَٰذَا﴾	سوره یس	آیه ۵۲
۳ـ	﴿وَقِيلَ مَنۜ رَاقٍ﴾	سوره قیامة	آیه ۲۷
٤ـ	﴿كَلَّا بَلۡۜ رَانَ﴾	سوره مطفّفین	آیه ١٤

علاوه از این چهار مورد، سکته‌ای وجود ندارد.[1]

به‌صورت نهی درآمده و معنا می‌شود: ما را امین ندان! لذا این کلمه در صورت عدم اشمام، معنای خلاف مفهوم را می‌رساند.

این کلمه را می‌توان با روم خواند. در صورت روم، اظهار و در صورت اشمام، ادغام لازم است.

[1]. همچنین آخر انفال به اول توبه و «مالیه هلك» در آیه ۲۸ سوره حاقه را می‌توان با سکته خواند، که این دو مورد، جوازی می‌باشد.

نکته یازدهم:

در قرآن کریم حرکت ضمّه را بهگونهای بخوان که با «واو معروف» مشابهت داشته باشد، و کسره با «یای معروف» مشابه باشد. در بلاد ما {اهل عجم} حرکت ضمّه را طوری میخوانند که اگر کشیده شود، از آن «واوِ مجهول» پیدا میشود و حرکت کسره را طوری میخوانند که اگر کشیده شود از آن «یای مجهول» به وجود میآید؛ اینگونه خواندن خلاف زبان عربی است.

حرکت ضمّه باید بهگونهای خوانده شود که در صورت کشیدن، به «واو معروف» تبدیل شود و حرکت کسره بهگونهای خوانده شود که اگر کشیده شود به «یای معروف» تبدیل گردد.

برای یادگیری کسره و ضمّه باید پیش استاد ماهری رفته و نحوهی ادای صحیح آن را تعلیم گرفت، شاید از نوشتن درک نشود.

نکته دوازدهم:

اگر بر «واو» یا «یای» مشدّد وقف صورت گیرد، لازم است کمی با سختی ادا شود تا تشدید آن باقی بماند، مانند: ﴿عَدُوٌّ﴾ ـ ﴿عَلَى ٱلنَّبِيِّ﴾.

نکته سیزدهم:

در سوره یوسف {آیه ۳۲} آمده: ﴿وَلَيَكُونًا مِّنَ ٱلصَّٰغِرِينَ﴾ و در سوره علق {آیه ۱۵} آمده: ﴿لَنَسۡفَعًۢا بِٱلنَّاصِيَةِ﴾؛ اگر بر ﴿وَلَيَكُونًا﴾ و ﴿لَنَسۡفَعًۢا﴾ وقف شود، تنوین به الف تبدیل میشود.[1]

---

[1]. در این دو مورد تنوین بر روی فعل آمده و به جای نون خفیفه قرار گرفته است، لذا وقف باید تابع رسم باشد.

نکته چهاردهم:

در قرآن چهار کلمه وجود دارد که با «ص» نوشته شده و به همراه آن «س» کوچکی نیز نوشته شده است:

۱ـ	﴿وَٱللَّهُ يَقۡبِضُ وَيَبۡصُۜطُ﴾	سوره بقره	آیه ۲٤٥
۲ـ	﴿فِي ٱلۡخَلۡقِ بَصۜۡطَةٗ﴾	سوره اعراف	آیه ٦٩

این دو مورد با «س» خوانده می‌شوند.

۳ـ	﴿أَمۡ هُمُ ٱلۡمُصَۣيۡطِرُونَ﴾	سوره طور	آیه ۳۷

در این جا اختیاری است، با «س» و «ص» هر دو صحیح است.

٤ـ	﴿بِمُصَيۡطِرٍ﴾	سوره غاشیه	آیه ۲۲

این مورد با «ص» خوانده شود.

نکته پانزدهم

در قرآن کریم چند مورد است که با ﴿لا﴾ نوشته شده، ولی به‌صورت «لَ» خوانده می‌شود، باید دقّت کرد. آن‌ها عبارتند از:[1]

---

[1] . قابل ذکر است که «ولأوضعوا» در اکثر مصاحف عثمانی با الف زائد نوشته شده است و در تعداد کمی از مصاحف بدون الف نوشته شده است، و «أولأذبحنّه» در همه مصاحف با الف زائد نوشته شده است. و «لإلی الله تُحشرون» و «لإلی الجحیم» به حذف و اثبات الف در مصاحف نوشته شده است. مراجعه شود به کتب رسم از جمله: عقیلة أتراب القصائد فی الرسم القرآنی، نوشته علامه ابوالقاسم شاطبی بیت ۷٦ و شروحات مربوط به این کتاب.
البته در مورد «لأنتم» مطلب قابل ذکری در کتب رسم نیافتم. مترجم

۱ـ	﴿لَإِاْلَى ٱللَّهِ تُحۡشَرُونَ﴾	سوره آل عمران	آیه ۱۵۸
۲ـ	﴿وَلَأَاْوۡضَعُواْ﴾	سوره توبه	آیه ٤٧
۳ـ	﴿أَوۡ لَأَاْذۡبَحَنَّهُۥٓ﴾	سوره نمل	آیه ۲۱
٤ـ	﴿لَإِاْلَى ٱلۡجَحِيمِ﴾	سوره صافات	آیه ٦٨
٥ـ	﴿لَأَاْنتُمۡ أَشَدُّ﴾	سوره حشر	آیه ۱۳

همچنین در سوره آل عمران {آیه ۱۴۴} نوشته شده: ﴿أَفَإِيْن﴾[1] ولی «أفَئِن» خوانده می‌شود.

و در جاهای مختلف نوشته شده: ﴿وَمَلَإِيْهِ﴾ ولی «مَلَئِهِ» خوانده می‌شود.[2]

در سوره کهف {آیه ۲۳} ﴿لِشَاْيۡءٍ﴾ نوشته شده، ولی «لِشَىءٍ» خوانده می‌شود، و در بعضی جاها نوشته شده: ﴿نَبَإِيْ﴾ و خوانده می‌شود: «نَبَئِ».[3]

یادسپاری

بیشتر احکامی که در این کتاب بیان شدند، مورد اتّفاق ائمه قرائت هستند. مسائلی که در آن‌ها اختلاف نظر وجود دارد، قواعد

---

[1]. همچنین در سوره انبیاء آیه ٣٤.

[2]. مواردی مانند سوره اعراف آیه ۱۰۳ و سوره یونس آیه ۷۵ و سوره هود آیه ۹۷.

[3]. همچنین کلماتی مانند مائه ـ مائتین ـ جاىء ـ یائس با الف زائد نوشته شده است که در هیچ صورتی خوانده نمی‌شود. مراجعه شود به کتاب‌های علم رسم و ضبط.

«حفص بن سلیمان کوفی» را برگزیدیم، چون ما قرآن را به روایت ایشان می‌خوانیم.

«حفص»، قرآن را از امام عاصم تابعی و ایشان از زِرّ بن حُبَیش أسدی و عبداللّٰه بن حبیب سُلَمی و این هر دو از حضرت عثمان و علی و زید بن ثابت و عبداللّٰه بن مسعود و أبی بن کعب (رضوان اللّٰه تعالی علیهم اجمعین) و این بزرگواران از حضرت رسول اکرم (صلی اللّٰه علیه وسلم) قرآن را أخذ کردند.

پایان بحث

همان‌گونه که نور ماه در شب چهاردهم به کمال خود می‌رسد، مضامین این کتاب نیز با چهارده درس به پایان رسیدند، بنده نیز بسنده کرده و تا این‌جا کتاب خود را به اتمام می‌رسانم، پروردگار این کتاب را سودمند و مقبول گرداند.

از طلاب عزیز و به‌ویژه نونهالان، و علی‌الخصوص اهل قدّوسیه تقاضای دعا و رضای پروردگار را دارم.

اشرف‌علی عفی عنه
۵/ صفر ۱۳۳۴ هـ ق